

منشاء خانواده؛
مالکیت خصوصی
و
دولت

- * اثر: فردریک انگلس
- * در پرتو بررسی های نویس مورگان
- * ترجمه مسعود احمدزاده
- * چاپ اول ۱۳۵۴
- * چاپ دوم ۱۳۵۷

بخش سوم

www.vahdatcommunisti.com

فهرست

صفحه	عنوان
۳	۱- فصل سوم - تیره ایروکوئی
۱۵	۲- فصل چهارم - تیره یونانی
۲۳	۳- فصل پنجم - پیدایش دولت آتن
۳۳	۴- <u>زیرنویس ها</u>

فصل سوم

تیره ایروکوئی

اکنون به بررسی یک کشف دیگر مورگان میپردازیم که از نظر اهمیت، حداقل در ردیف طرحی است که او از تجدید ساختمان شکل بدوی خانواده از سیستم همخونی بدست داده است؛ و آن اینست که: پیکرهای همخون در قبیله سرخپوستان آمریکا - که بنام حیوانات خوانده میشوند - در شکل یونانی و رومی شکل‌های بعدی و اشتقاقی بودند؛ اینکه تمامی سازمان اجتماعی یونانیان و رومیهای عصرهای اولیه، در تیره، فراتری و قبیله، معادل دقیق خود را در میان سرخپوستان آمریکا می‌یابند؛ اینکه (تا آنجا که منابع کنونی ما نشان میدهد)، تیره نهادیست که در میان تمام بربرها، تا هنگام ورود آنها به تمدن، و حتی بعد از آن، مشترک بوده است - این کشف، ناگهان دشوارترین قسمتهای تاریخ اولیه یونان و روم را روشن کرد. و در عین حال پرتو غیر منتظره‌ای به روی ویژگیهای اساسی ساخت اجتماعی اعصار اولیه - قبل از ایجاد دولت - افکند. گرچه این امر هنگامیکه فهمیده میشود، خیلی آسان جلوه میکند. معهذاً مورگان در همین اواخر آنرا کشف کرد. او هنوز در اثر اولیه اش که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد، این راز را کشف نکرده بود. رازی که کشف آن، مورخین ماقبل تاریخی از خود مطمئن انگلیسی را برای مدتی بسکوت بزدلانه‌ای واداشته بود.

واژه لاتینی gens، که مورگان آنرا بمتابه یک عنوان عام برای این پیکر همخون بکار میبرد، مانند معادل یونانیش genos، از ریشه مشترک آریائی gan است (در ژرمن که g آریائی، علی القاعده به k مبدل میشود، این واژه تبدیل به kan میشود)، که بمعنای بوجود آوردن است. gens, genos، واژه سانسکریت Janss، واژه گوتیک kuni (برمینای همان قاعده فوق الذکر)، واژه نوردیک کهن و آنگلوساکسون kyn، انگلیسی kin، واژه ژرمن علیای میانه künne، همه متساویاً بمعنای خویشاوندی، نسب، هستند. ولی، gens در لاتین و genos در یونانی، بویژه در مورد آن پیکرهای همخونی بکار میروند که یک نسب مشترک دارند (در این مورد یک جد مشترک) و از طریق نهادهای اجتماعی و مذهبی معینی در یک جماعت خاص با یکدیگر پیوند دارند، و منشاء و ماهیت آنها تاکنون برای تمام مورخین ما تاریک مانده بود.

ما در بالا، در رابطه با خانواده پونالوآئی، دیدیم که چگونه یک تیره در شکل اصلی اش تشکیل میگردد. تیره شامل تمام اشخاص است که بخاطر ازدواج پونالوآئی، و در انطباق با مفاهیمی که ضرورتاً در آنجا رایج بود، شامل اخلاف شناخته شده یک جده فردی معین - بنیادگذار تیره - بود. از آن جا که در این شکل از خانواده ابویت نامسلم است، فقط تبار زن

معتبر شناخته میشود. از آنجا که برادران نه با خواهرانشان، بلکه فقط با زنانی از نسب های متفاوت میتوانند ازدواج کنند، فرزندان که از این زنان متولد میشوند، برمبنای حق مادری، در خارج از تیره قرار میگیرند. بدینطریق فقط نوزادان دختران هر نسل در گروه خویشاوندی باقی میمانند، در حالیکه نوزادان پسرها به تیره های مادریشان تعلق میگیرند. این گروه همخون، بعد از آنکه خودش را بصورت یک گروه جدا از گروه های مشابه داخل قبیله متشکل کرد، چه میشود؟ مورگان، تیره ایروکوئی، بخصوص تیره قبیله سنکا را، بمثابه شکل کلاسیک تیره اصلی در نظر میگیرد. آنها هشت تیره دارند که بنامهای حیوانات زیر نامیده میشوند: ۱- گرگ؛ ۲- خرس؛ ۳- لاک پشت؛ ۴- سگ آبی؛ ۵- آهو؛ ۶- نوک دراز (پاشله)؛ ۷- مرغ ماهیخوار؛ ۸- عقاب. رسوم زیر در هر تیره وجود دارد.

۱- ساچم (sachem) (رئیس زمان صلح) و رئیس (رهبر زمان جنگ) خود را انتخاب میکرد. ساچم سالی یکبار در خود تیره بایست انتخاب میشد، و منصب او در تیره موروثی بود، به این معنا که بمجرد خالی شدن باید پر میشد. رئیس جنگ میتواندست از خارج تیره نیز انتخاب شود و منصب او میتواندست برای مدتی خالی بماند. پسر ساچم قبلی هیچگاه انتخاب نمیشد زیرا در میان ایروکوئی ها حق مادری وجود داشت، و بنابراین پسر متعلق به یک تیره مختلف بود. ولی پسر برادر یا خواهر غالباً انتخاب میشدند. هنگام انتخابات، همه - هم مردان و هم زنان - رأی میدادند، ولی این انتخاب میبایست هفت تیره دیگر تأیید شود، و فقط در آن هنگام شخص انتخاب شده با تشریفات بر کار گمارده میشد، و این امر توسط شورای عمومی تمام کنفدراسیون ایروکوئی اجرا میگشت. اهمیت این مسئله را بزودی خواهیم دید. قدرت ساچم در تیره، خصلتی پدرانه و مطلقاً معنوی داشت. او هیچ ابزار سرکوبی در اختیار نداشت. او بخاطر موقعیتش یک عضو شورای قبیله ای سنکا، و همینطور عضو شورای کنفدراسیون تمام ایروکوئی ها هم بود. رئیس جنگ فقط در مأموریت های نظامی میتواندست فرمان دهد.

۲- تیره میتواندست هر زمان که بخواهد، ساچم و رئیس جنگ را خلع کند. این نیز مشترکاً توسط مردان و زنان انجام میگرفت. پس از آن شخص خلع شده، مانند دیگران، بصورت یک جنگجوی ساده و شخص معمولی در میآمد. شورای قبیله نیز میتواندست ساچم ها را، حتی علیرغم خواست تیره، خلع کند.

۳- هیچ عضوی اجازه ندارد که در درون تیره ازدواج کند. این قانون بنیادی تیره است. پیوندی است که آنرا بهم نگاه میدارد؛ این، بیان منفی مناسبات خونی کاملاً مثبتی است که در اثر آن، افرادی که در آن مناسبت درگیر هستند، در واقع یک تیره میشوند. مورگان با کشف این فاکت ساده، برای اولین بار ماهیت تیره را آشکار ساخت. این امر که تا آن زمان، تیره چقدر کم شناخته

شده بود، از گزارش های قبلی در مورد وحشیان و بربرها ثابت میشود، که در آنها و پیکرهای مختلفی که سازمان تیره ای را میساختند، از روی نادانی و بدون تمایز، قبیله، طایفه، تام thum و غیره خوانده میشدند؛ و گاه در مورد اینها اظهار میشد که در هر یک از چنین پیکرهائی ازدواج ممنوع است. این مسئله باعث سردرگمی بی سرانجامی شد که آقای مک لنان توانست مانند ناپلئون در آن دخالت کند و با اوامر خود نظم بیافریند: تمام قبائل تقسیم میشوند به آنهایی که در درون آنها ازدواج ممنوع است (برون همسر)، و آنهایی که در درون آنها ازدواج مجاز است (درون همسر). بعد از اینکه او بدین طریق امور را کاملاً درهم ریخت، توانست به عمیق ترین بررسیها در مورد اینکه کدامیک از دو طبقه مزخرف او قدیمتر است – برون همسر یا درون همسر – بپردازد. این حرف چرند، بمجرد کشف تیره بر مبنای مناسبات خونی، و بالنتیجه عدم امکان ازدواج بین اعضاء آن، خود بخود از بین رفت. بدیهی است در مرحله ای که ایروکوئی ها را مشاهده میکنیم، قانونی که ازدواج در تیره را ممنوع میکند، کاملاً اجرا میگردد.

۴_ مایملک اشخاص متوفی، در میان سایر اعضاء تیره تقسیم میشد – باید در درون تیره باقی میماند. با در نظر داشتن ناچیزی دارائی که ایروکوئی میتوانست از خود باقی بگذارد، ارثیه او در میان نزدیکترین وابستگانش در تیره تقسیم میشد؛ هنگامیکه یک مرد میمرد، در میان برادران و خواهران طبیعی و دائیش تقسیم میشد؛ و قتیکه یک زن میمرد، در میان فرزندان و خواهران طبعیش، ولی نه در میان برادرانش. این امر دقیقاً دلیل آنست که چرا ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر غیرممکن بود، و چرا فرزندان نمیتوانستند از پدرشان ارث ببرند.

۵_ اعضاء تیره باید به یکدیگر کمک میکردند، از هم حفاظت مینمودند، و بخصوص در انتقام گرفتن از ضایعاتی که توسط خارجیها وارد میآمد، از یکدیگر حمایت میکردند. یک فرد میتوانست برای حفظ امنیت خود به حمایت تیره اش متکی باشد، و متکی هم بود. هر کس که به او صدمه وارد میآورد، به تیره صدمه زده بود. الزام به انتقام خونی، از این – یعنی علائق خونی تیره – منشاء میگرفت، و ایروکوئی ها آنرا بدون قید و شرط می پذیرفتند. اگر فردی که عضو تیره نبود، یکی از اعضاء تیره را میکشت، تمام تیره شخص کشته شده، متعهد به گرفتن انتقام خونی بود. در ابتدا کوشش میشد که وساطت شود. یک شورا از تیره شخص قاتل تشکیل میشد و پیشنهادات به شورای تیره شخص مقتول برای مصالحه میداد، که بیشتر به شکل ابراز تأسف و اهداء تحف بسیار با ارزش بود. اگر اینها پذیرفته میشدند، مسئله خاتمه یافته بود. اگر نه، تیره مصدوم، یک یا چند فرد را برای انتقام گیری معین میکرد، و وظیفه آنها این بود که جانی را تعقیب کرده و بکشند. اگر این عمل انجام میشد، تیره دوم حق شکایت نداشت؛ تصفیه حساب انجام یافته بود.

۶- تیره، نامها یا یک سلسله نامهای معینی دارد، که تنها آن تیره از میان تمام قبیله، میتواند از آنها استفاده کند، بطوریکه نام یک فرد نیز معرف تیره اوست. یک نام تیره ای، بصورت امری بدیهی و مسلم، حقوق تیره ای را با خود دارد.

۷- تیره میتواند بیگانگان را به درون خود بپذیرد، و بدینطریق آنها را در کل مجموعه قبیله وارد کند. آن اسرای جنگی که کشته نمیشدند، با پذیرفته شدن بدون یک تیره، عضو قبیله سنکا میشدند، و بدینطریق حقوق کامل قبیله ای و تیره ای را کسب میکردند. عمل پذیرفتن بنا به درخواست اعضاء منفرد تیره انجام میگرفت - مردان، شخص بیگانه را بصورت برادر یا خواهر میپذیرفتند، زنان بصورت فرزند. برای تأیید، پذیرش تشریفاتی بدون قبیله ضروری بود. تیره هائی که بطور استثنائی کم جمعیت شده بودند، غالباً با پذیرفتن توده ای از قبیله دیگر - با رضایت آن تیره - کمبود خود را جبران میکردند. در میان ایروکوئی ها، تشریفات پذیرش بدون تیره در یک جلسه عمومی شورای قبیله، که آنها عملاً تبدیل به یک مراسم مذهبی میکرد، انجام میگرفت.

۸- مشکل است که بتوان وجود مناسک مذهبی خاص را در میان تیره های سرخپوست ثابت کرد - و معهداً مراسم مذهبی سرخپوستان، کم و بیش مربوط به تیره هستند. ایروکوئی ها، در شش مراسم مذهبی سالانه شان، ساچم ها و رؤسای جنگی هر تیره را، از لحاظ سمت، بمثابة «نگاهداران ایمان» تلقی میکردند؛ و آنها نیز عملکردهای کشیش مآبانه داشتند.

۹- تیره یک گورستان اشتراکی دارد. گورستان ایروکوئی های ایالت نیویورک که از همه جهات توسط سفید پوستان محاصره شده اند، اکنون نابود شده است ولی سابقاً وجود داشته است. این گورستان اشتراکی هنوز در میان سایر قبائل سرخپوست وجود دارد، مثلاً در میان توسکاروراها (۲۵۰)، قبیله ای که از نزدیک وابسته به ایروکوئی هاست، و گرچه مسیحی هستند ولی هنوز در گورستان خود یک ردیف خاص برای هر تیره نگاه میدارند، بطوریکه مادر، ولی نه پدر، در همان ردیفی دفن میشود که فرزندانش. در میان ایروکوئی ها نیز تمام اعضاء تیره، در مراسم تشییع جنازه، عزاداری میکنند، قبر را میکنند، مرثیه میخوانند، و غیره.

۱۰- تیره، یک شورا، مجمع دموکراتیک تمام مردان و زنان بالغ عضو تیره، دارد که همگی آراء مساوی دارند. این شورا، ساچم ها و رؤسای جنگی، و همچنین سایر «نگاهداران ایمان» را انتخاب و خلع میکند، در مورد تاوان (ورجیلد) (۲۵۱)، یا انتقام خونی برای اعضاء مقتول تیره، تصمیم گیری میکند. بیگانگان را بدون تیره میپذیرد. خلاصه، قدرت عالی در تیره است.

اینها قدرتهای یک تیره تپیک سرخپوست است. «تمام اعضاء یک تیره ایروکوئی شخصاً آزاد بوده و میبایست از آزادی یکدیگر دفاع کنند؛ آنها از نظر امتیازات و حقوق شخصی مساوی

بودند، ساچم و رؤسا هیچ نوع برتری نداشتند؛ آنها «انجمن های» اخوت بودند که بوسیله علائق خویشاوندی بهم وابسته بودند. آزادی، برابری، برادری، گرچه هیچگاه فرمول بندی نشده بود، اصول اساسی تیره بود. تیره، واحد یک سیستم اجتماعی بود که جامعه سرخپوستان بر بنیاد آن سازمان یافته بود. این امر، آن احساس استقلال و وقار شخصی، صفات جهانشمول سرخپوستان را، توضیح میدهد.»

سرخپوستان سراسر آمریکای شمالی، هنگامیکه کشف شدند، بر مبنای حق مادری در تیره ها سازمان یافته بودند. فقط در چند قبیله، مانند داکوتاهای (۲۵۲)، تیره ها بزوال گرائیده بودند، در حالیکه در سایر قبائل، مانند اوجیب واهای (۲۵۳) و اوماهای (۲۵۴)ها، آنها بر مبنای حق پدری سازمان یافته بودند.

در میان قبائل سرخپوست بیشماری که بیش از پنج یا شش تیره داشتند، مشاهده میکنیم که سه، چهار یا تعداد بیشتری تیره در یک گروه خاص متحد شده اند، که مورگان - با ترجمه دقیق این واژه سرخپوستی به معادل یونانی آن - آنرا فراتری (برادری) میخواند. بدینطریق، سنکاهای دو فراتری دارند، که اولی تیره های یک تا چهار را در بر میگیرد، و دومی تیره های پنج تا هشت را. بررسی نزدیکتر نشان میدهد که این فراتری ها عمدتاً، نماینده آن تیره های اصلی هستند که قبیله در آغاز به آنها تقسیم شده بود؛ زیرا با ممنوعیت ازدواج در درون تیره، هر قبیله ضرورتاً باید حداقل شامل دو تیره میشد تا بتواند مستقلاً موجودیت داشته باشد. با بزرگ شدن قبیله، هر تیره مجدداً به دو یا تعداد بیشتری تیره تقسیم میشود، که هر یک از آنها اکنون بصورت یک تیره جداگانه ظاهر میشوند، در حالیکه تیره اصلی که تمام تیره های دختر را در بر میگیرد، بصورت یک فراتری در میآید. در میان سنکاهای و غالب قبائل دیگر سرخپوست، تیره های یک فراتری، تیره های برادر هستند، در حالیکه آنهائیکه در فراتری دیگر هستند تیره های پسر عمو شمرده میشوند - اینها عنوانهایی هستند که همانطور که دیده ایم، یک اهمیت خیلی واقعی و پر معنی در سیستم همخونی آمریکائی دارند. در حقیقت در ابتدا هیچ سنکائی نمیتوانست در درون فراتری اش ازدواج کند؛ اما این ممنوعیت مدتهاست که برافزوده، و فقط محدود به تیره است. سنکاهای رسمی داشتند که بر مبنای آن، خرس و آهو، دو تیره اصلی بودند که تیره های دیگر از آنها برخاسته بودند. هنگامیکه این نهاد نوین کاملاً ریشه گرفت، برحسب ضرورت تعدیل می یافت. برای اینکه توازن حفظ شود گاهی کل تیره هائی از فراتری های دیگر، به فراتری هائی که تیره های آنها از بین رفته بود، منتقل میشدند. این امر نشان میدهد که چرا ما تیره هائی با یک نام واحد را در فراتری های قبائل مختلف می یابیم.

در میان ایروکوئی ها، عملکردهای فراتری قسماً اجتماعی و قسماً مذهبی هستند. ۱- در بازی

با گوی، یک فراتری در مقابل فراتری دیگر قرار میگرفت؛ هر فراتری بهترین بازیکنان خود را بمیدان میآورد و سایر اعضاء فراتری بصورت تماشاچی، برحسب فراتری، در میآمدند، که روی پیروزی طرف های خود با یکدیگر شرط بندی میکردند. ۲- در شورای قبیله، ساچم ها و رؤسای جنگ هر فراتری، با هم جمع میشوند، دو گروه در مقابل یکدیگر قرار میگیرند، و هر سخنگو، نمایندگان هر فراتری را بمشابه یک پیکر مجزا، مخاطب قرار میدهد. ۳- اگر در قبیله قتلی واقع شده باشد، و مقتول و قاتل متعلق به یک فراتری واحد نباشند، تیره عزادار غالباً به تیره های برادر متوسل میشود؛ اینها یک شورای فراتری تشکیل میدادند و فراتری دیگر را، بمشابه یک پیکر، مخاطب قرار میدادند و از آن میخواستند که شورائی برای اصلاح امر تشکیل دهد. در اینجا نیز فراتری بصورت تیره اصلی، و با چشم انداز پیروزی بیشتری از تیره های منفرد، نوزادانش، ظاهر میشود. ۴- هنگام مرگ افراد مهم، فراتری مقابل، ترتیب تشییع جنازه و مناسک دفن را میداد، در حالیکه فراتری شخص متوفی بعنوان عزادار شرکت میکرد. اگر یک ساچم میمرد، فراتری مقابل، شورای فدرال ایروکوئی ها را از خالی شدن منصب مطلع میکرد. ۵- شورای فراتری مجدداً برای انتخاب یک ساچم تشکیل میشود. تأیید بوسیله تیره های برادر، یک امر مسلم بود، اما تیره های فراتری دیگر ممکن بود مخالفت کنند. در چنین مواردی شورای فراتری مقابل تشکیل جلسه میداد و اگر مخالفت تأیید میشد، انتخابات باطل بود. ۶- در گذشته ایروکوئی ها اسرار مذهبی خاص داشتند که سفید پوستان آنها را «لژهای طبی» میخواندند. در میان سنکاها این مراسم بوسیله دو «انجمن» اخوت مذهبی، یکی برای هر فراتری، ترتیب داده میشد - با اجرای مناسک معینی برای ورود اعضاء جدید. ۷- اگر همانطور که تقریباً مسلم است، چهار تبار (گروه های خویشاوندی) که چهار اقلیم تلاسکالا (۲۵۵) را در زمان فتح در تصرف داشتند، چهار فراتری بوده باشند، این امر ثابت میکند که فراتری ها، مانند مورد یونانیها و پیکرهای همخون مشابه در میان ژرمن ها، بمشابه واحدهای نظامی نیز عمل میکردند. این چهار تبار، هر یک بمشابه یک گروه جنگی مجزا، با پرچم و یونیفورم خود، و رهبر خود، به جنگ میرفتند.

همانطور که چندین تیره یک فراتری را تشکیل میدادند، همانطور نیز در شکل کلاسیک، چندین فراتری یک قبیله را تشکیل میدادند. در بسیاری موارد حلقه میانی - یعنی فراتری - در میان قبائل خیلی ضعیف شده، وجود نداشت. ویژگیهای مشخص قبائل سرخپوست در آمریکا کدامند؟

۱- داشتن سرزمینی برای خود، و نامی برای خود. هر قبیله، علاوه بر منطقه اسکان بالفعل، دارای سرزمین وسیعی برای شکار و ماهیگیری بود. در ماوراء این سرزمین، یک حاشیه وسیع زمین قرار داشت که به سرزمین قبیله دیگر میرسید؛ حد این زمین بیطرف، در نقاطی که زبان دو

قبیله بهم نزدیک بود، کوچک، و در غیر اینصورت بزرگ بود. جنگهای مرزی ژرمن ها، زمینهای بایری که سوئی(۲۵۶)های قیصر در اطراف سرزمین خود ایجاد کردند، ایسار نولت(۲۵۷) (جارن ود(۲۵۸)، لیمس دانیکوس(۲۵۹) دانمارکی) بین دانمارکیها و ژرمن ها، جنگل ساکسونی(۲۶۰)، و برانی بر(۲۶۱) (جنگل دفاعی در زبان اسلاوی) – که براندنبورگ(۲۶۲) نام خود را از آن میگیرد – بین ژرمن ها و اسلاوها، چنین سرزمین های بیطرفی بودند. قلمروئی که بدین طریق بوسیله مرزهایی که کاملاً خوب مشخص نشده بود محدود میگشت، زمین مشترک قبیله بود که قبائل همسایه نیز آنرا بهمین صورت میشناختند، و قبیله در مقابل هر نوع تخطی از آن دفاع میکرد. در غالب موارد، نامشخصی مرزها فقط هنگامی باعث یک دردر عملی میشد، که جمعیت بسیار زیاد شده باشد. بنظر میرسد که نامهای قبیله ای، بیشتر در اثر تصادف انتخاب شده باشند تا یک آگاهانه. بمرور ایام غالباً اتفاق میافتاد که قبائل همسایه قبیله را بنامی میخواندند بجز نامی که خود قبیله بر خود نهاده بود، مثل مورد ژرمن ها [die Deutschen]، که اولین اسم جامع تاریخی آنها [Germanen] – را سلتی ها به آنها دادند.

۲- یک لهجه محلی خاص تنها برای یک قبیله. در حقیقت قبیله و لهجه محلی بطور عمده بیک حد وسعت دارند. در آمریکا، ایجاد قبائل و لهجه های محلی جدید، از طریق تقسیم مجدد، تا همین زمانهای اخیر وجود داشت، و حتی امروزه نیز بسختی میتواند کاملاً قطع شده باشد. هنگامیکه دو قبیله ضعیف شده در یک قبیله ادغام میشوند، بطور استثنائی دیده میشود که دو لهجه محلی خیلی نزدیک بهم در یک قبیله واحد تکلم میشود. تعداد متوسط جمعیت قبیله آمریکائی کمتر از دو هزار نفر است. اما چروکی(۲۶۳)ها تقریباً ۲۶ هزار نفرند – که بزرگترین تعداد سرخپوستان ایالات متحده هستند که بیک زبان واحد تکلم میکنند.

۳- حق برگماری ساچم ها و رؤسای جنگی که توسط تیره ها انتخاب شده اند، و

۴- حق عزل مجدد آنها، حتی برخلاف میل تیره شان. از آنجا که این ساچم ها و رؤسای جنگ، اعضاء شورای قبیله هستند، این حق قبیله در رابطه با آنها، خود بخود واضح میشود. هر جا که کنفدراسیون قبائل بوجود آمده بود و تمام قبائل در یک شورای فدرال نمایندگی میشدند، تمام حقوق فوق باین پیکر اخیر منتقل میشد.

۵- تصاحب ایده های مذهبی (یا اساطیر) و مناسک عبادت مشترک. «بر طبق نمونه بربرها، سرخ پوستان آمریکا مردمان مذهبی بودند. اساطیر آنها هنوز بهیچوجه نقادانه مورد بررسی قرار نگرفته است. آنها در همان زمان، ایده های – انواع ارواح – مذهبی خود را بصورت شخص متجسم میکردند، اما در مرحله پائینی بربریت که آنها در آن بسر میبردند، هنوز نمایندگی شکل پذیر (پلاستیک) باصطلاح بت ها، وجود نداشت. این، یک پرستش طبیعت و عنصر است که بسوی

چند خدائی در حال تطور میباشد. قبائل مختلف، جشن های منظم، با شکل های مشخص عبادت، بخصوص رقص و بازی داشتند. رقص، بویژه یک قسمت اساسی تمام مراسم مذهبی بود، و هر قبیله آنرا جداگانه انجام میداد.

۶- یک شورای قبیله برای امور مشترک. این شامل تمام ساچم ها و رؤسای جنگی هر قبیله - نمایندگان واقعی قبیله، زیرا همیشه قابل عزل بودند - میشد. شورا در حضور عام تشکیل جلسه میداد و اطراف آنها را سایر اعضاء قبیله میگرفتند، که حق شرکت در بحث را داشتند و میتوانستند مطمئن باشند که به عقاید آنها توجه خواهد شد. تصمیمات را شورا اتخاذ میکرد. علی القاعده هر فرد حاضر میتوانست شورا را مخاطب قرار دهد؛ حتی زنان میتوانستند از طریق سخنگویانی که انتخاب میکردند، نظریات خود را بیان دارند. در میان ایروکوئی ها تصمیمات نهائی باید به اتفاق آراء اتخاذ میشد. تصمیم های جماعت های مارک ژرمنی نیز چنین بود. بطور خاص تنظیم روابط با قبائل دیگر بعهدہ شورای قبیله بود. این شورا سفرائی میفرستاد و می پذیرفت، اعلام جنگ و صلح میکرد. هنگامی که جنگ آغاز میشد، عمدتاً بوسیله داوطلبان انجام میگرفت. علی الاصول هر قبیله با هر قبیله دیگری که بطور صریح قرارداد صلح را امضاء نکرده بود، در حال جنگ بسر میبرد. مأموریت های نظامی علیه چنین دشمنانی، عمدتاً بوسیله چند جنگ جوی برجسته سازماندهی میشد. آنها رقص جنگ میکردند، هر کس که به رقص می پیوست قصد خود را برای شرکت در مأموریت اعلام کرده بود. فوراً واحدی تشکیل شده و بحرکت در می آمد. هنگامی که سرزمین قبیله مورد تجاوز واقع میشد، دفاع از آن نیز بهمین وضع عمدتاً بوسیله داوطلبان انجام میگرفت. اعزام و بازگشت این واحدها همیشه فرصتی بود برای جشن های عمومی. برای چنین مأموریت هائی تصویب شورای قبیله ضروری نبود. نه تصویب آن طلب میگردید، و نه داده میشد. آنها دقیقاً مانند مأموریت های خصوصی جنگی ملازمین ژرمن بودند که تاسیتوس شرح آنها را داده است، با این تفاوت که در میان ژرمن ها هیأت ملازمین یک خصلت دائمی تر پیدا کرده، و شامل یک هسته قوی بود که در زمان صلح سازمان داده میشد، و به هنگام جنگ، باقی داوطلبان در حول آن جمع میشدند. چنین واحدهای نظامی بندرت از نظر تعداد افراد زیاد بودند. مهمترین مأموریت های سرخ پوستان - حتی آنهایی که در مناطق بزرگ انجام میشدند -، توسط تعداد ناچیزی نیروی جنگنده انجام میگرفت. هنگامی که چنین ملازمینی برای یک درگیری مهم جمع میشدند، هر گروه فقط از رهبر خودش اطاعت میکرد. وحدت طرح مبارزه، کمابیش توسط شورائی از این رهبران تأمین میشد. این شیوه جنگی بود که بنا بر توصیف آمیانسوس مارسلینوس (۲۶۴)، آلمان های راین علیا (۲۶۵) در قرن چهارم بکار می بستند.

۷- در بعضی قبائل یک رئیس اصلی (۲۶۶) وجود دارد که معهذاً قدرتش خیلی کم است. او

یکی از ساچم هاست که در مواردی که تصمیم گیری سریع لازم است تدابیر موقتی اتخاذ میکنند تا اینکه شورا بتواند تشکیل شود و تصمیم نهائی بگیرد. این یک تلاش اولیه ضعیف، اما - همانطوری که تکامل بعدی نشان داد - عموماً بی ثمر، برای بوجود آوردن یک مقام رسمی، با قدرت اجرائی است؛ در عمل، همانطور که خواهیم دید، این عالیترین فرمانده نظامی (۲۶۷) بود که در غالب موارد - اگر نگوئیم همیشه - به چنین مقام رسمی دست می یافت.

اکثریت عظیم سرخ پوستان آمریکا هرگز فراسوی این مرحله از ادغام قبیله ای نرفتند. قبایلشان کم تعداد، مجزا از هم بوسیله مناطق وسیع مرزی، ضعیف شده بر اثر جنگهای دائمی بود. سرزمین فوق العاده وسیع - با مردمی اندک - را در بر میگرفتند. اتحادهایی که بخاطر حالت فوق العاده، در اینجا و آنجا، بین قبائل خویشاوند بوجود می آمد، با ازبین رفتن خطرات، دوباره ازبین میرفت. ولی در بعضی نواحی، قبائلی که در اصل خویشاوند بوده و سپس از هم جدا شده بودند، در کنفدراسیون های پایدار دوباره متحد میشدند، و بدینطریق اولین گام را برای تشکیل ملت ها بر می داشتند. در ایالات متحده پیشرفته ترین نوع چنین کنفدراسیون هائی را در میان ایروکوئی ها مشاهده میکنیم. آنها با مهاجرت از موطن اصلی خود در غرب میسی سی پی - که احتمالاً در آنجا شاخه ای از خانواده بزرگ داکوتا را تشکیل میدادند - پس از سرگردانی ممتد، در جایی که امروز ایالت نیویورک نامیده میشود، مقیم شدند. آنها به پنج قبیله تقسیم شدند: سنه کاه، کایوگاها، اونون داگاها، اونی دها و موهاوکها (۲۶۸). آنها از طریق صید ماهی، شکار، و محصولات یک نوع بستان کاری بدوی، در دهکده هائی که غالباً حصارى بدور آنها بود، زندگی خود را میگذراندند. آنها که تعدادشان هیچگاه از ۲۰۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد، تعدادی تیره داشتند که در هر پنج قبیله مشترک بودند؛ بلهجه های نزدیک بهم از یک زبان واحد تکلم میکردند، و یک قطعه زمین یکپارچه را، که بین پنج قبیله تقسیم شده بود، اشغال مینمودند. چون این قلمرو جدیداً فتح شده بود، همکاری عاداتی بین این قبایل - علیه کسانی که خود جانشین آنها شده بودند - امری طبیعی بود. حداکثر، در ابتدای قرن پانزدهم، این تبدیل شد به یک «اتحادیه دائمی» منظم، کنفدراسیونی، که با آگاهی از قدرت جدیدش - فوراً خصلتی تجاوزکارانه پیدا کرد. و در اوج قدرتش - حدود سال ۱۶۷۵ - مناطق وسیعی از سرزمین های مجاور را فتح کرد، بعضی از ساکنین را اخراج و بقیه را مجبور به دادن خراج نمود. کنفدراسیون ایروکوئی، پیشرفته ترین سازمان اجتماعی بود که سرخ پوستانی که هنوز در مرحله پائینی بربریت بودند (یعنی به استثنای مکزیکى ها، نیومکزیکى ها و پروئی ها) به آن دست یافتند. ویژگی های اساسی کنفدراسیون به قرار زیر بودند:

۱- اتحاد دائمی پنج قبیله همخون برمبنای تساوی کامل و استقلال در تمام امور داخلی قبیله.

این مناسبت خونی پایه حقیقی کنفدراسیون را می ساخت. سه قبیله از پنج قبیله، قبیله پدر نامیده میشدند و برادر یکدیگر بودند؛ دو قبیله دیگر قبیله پسر نام گرفتند و بهمین طریق برادر یکدیگر بودند. سه تیره - قدیمی ترین تیره ها - هنوز در تمام پنج قبیله نماینده های زنده داشتند، در حالیکه سه تیره دیگر فقط در سه قبیله نماینده داشتند. اعضاء هر یک از این تیره ها، در تمام پنج قبیله، برادر بودند. زبان مشترک - صرفاً با تفاوت های لهجه ای - بیانگر و اثبات کننده اصل و نسب مشترک بود.

۲- ارگان کنفدراسیون یک شورای فدرال بود مرکب از پنجاه ساچم، که همه مقام و شخصیت مساوی داشتند؛ این شورا، در مورد تمام امور مربوط به کنفدراسیون، نظر نهائی میداد.

۳- در هنگام بنیان کنفدراسیون، این پنجاه ساچم، بعنوان حاملین مناصب جدید - که بطور خاص برای اهداف کنفدراسیون تشکیل شده بود - بین قبایل و تیره ها توزیع شدند. هرگاه جاهای خالی بوجود می آمد، افرادی توسط تیره مربوطه دوباره انتخاب میشدند و همیشه فقط توسط همان تیره قابل عزل بودند؛ ولی حق گذاشتن آنها در مناصب مربوطه، بعهده شورای فدرال بود.

۴- این ساچم های فدرال (۲۶۹)، در قبائل مربوطه خود نیز ساچم بودند و هر کدام در شورای قبیله یک کرسی و یک رأی داشتند.

۵- کلیه تصمیمات شورای فدرال، باید به اتفاق آراء اخذ میشد.

۶- رأی گیری بر مبنای قبیله ای انجام میشد، بنابراین هر قبیله و تمام اعضاء شورا در هر قبیله بایستی توافق میکردند تا اینکه تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ شود.

۷- هر یک از پنج شورای قبیله ای میتوانست جلسه شورای فدرال را تشکیل دهد ولی شورای اخیرالذکر نمیتوانست رسماً تشکیل جلسه دهد.

۸- جلسات آن در حضور عموم مردم تشکیل میشد؛ هر فرد ایروکوئی حق صحبت داشت؛ ولی فقط شورا حق تصمیم گیری داشت.

۹- کسی در رأس کنفدراسیون نبود، رئیس رسمی، و یا قوه مجریه وجود نداشت.

۱۰- ولی کنفدراسیون دو رئیس عالی جنگی داشت که اعتبار و قدرت مساوی داشتند ﴿نظیر﴾ دو «پادشاه» اسپارت ها، دو کنسول رومی ها).

این کل ساختمان اجتماعی بود که ایروکوئی ها چهارصد سال تحت آن میزیستند و هنوز هم زندگی میکنند. من این شرح مورگان را با ذکر پاره ای از جزئیات نقل کردم زیرا این به ما فرصت میدهد که سازمان جامعه ای که هنوز دولت نمی شناسد را مورد مطالعه قرار دهیم. دولت متضمن یک قدرت عمومی خاص - جدا از تمامیت آنهایی که آنرا تشکیل میدهند - می باشد؛ و مورر (۱۷۰) با غریزه حقیقی، ساخت ﴿اساسنامه﴾ مارک ژرمن را فی حد ذاته یک نهاد صرفاً

اجتماعی میدانند که بطور اساسی با دولت متفاوت است، گرچه بعدها بصورت پایه آن «دولت» در آمد. بنابراین مورر در تمام نوشته هایش پیدایش تدریجی قدرت عمومی را از، و در کنار ساخت مارک ها، دهکده ها، املاک اربابی و شهرها، بررسی میکند. سرخ پوستان آمریکای شمالی نشان میدهند که چگونه یک قبیله در اصل متحد، بتدریج در سطح یک قاره عظیم پراکنده شد؛ چگونه قبیله ها از طریق تقسیم، خلق ها، مجموعه های قبائل، را تشکیل دادند؛ چگونه زبان ها تغییر کردند، تا جایی که نه تنها بطور متقابل غیرقابل فهم شدند، بلکه تقریباً هر نشانه ای از یگانگی اولیه در آنها ناپدید گردید؛ و چگونه در عین حال هر یک از تیره ها در داخل قبائل، به تیره های متعدد تبدیل شدند؛ چگونه تیره های مادری قدیمی بصورت فراتری (۲۷۱) ادامه یافت، و اسامی این قدیمترین تیره ها هنوز در میان از هم جداترین و از هم دورافتاده ترین قبائل یکسان مانده است - گرگ و خرس اسامی تیره ای، هنوز در میان اکثریت قبائل سرخ پوست وجود دارند. بطور کلی، ساختی که در بالا توصیف شد در مورد همه آنها صادق است - بجز اینکه بسیاری از آنها به حد یک کنفدراسیون قبائل خویشاوند نرسیدند.

ولی ما همچنین مشاهده میکنیم هنگامی که تیره بعنوان یک واحد اجتماعی معین بود، کل سیستم تیره ها، فراتری ها و قبیله، تقریباً بصورت یک ضرورت الزام آور از این واحد تکامل می یافت - زیرا که این یک امر طبیعی بود. این هر سه، گروه هائی هستند با درجات مختلف همخونی؛ هر یک فی نفسه کامل و گرداننده امور خود، ولی هر یک در عین حال مکمل دیگران. و میدان امور مربوط به آنها، شامل تمامیت امور عمومی بربرهای مرحله پائینی بود. بنابراین هر جا که تیره را بصورت واحد اجتماعی یک خلق کشف می کنیم، باید بدنبال یک سازماندهی قبیله، مشابه آنچه که در فوق آمد، بگردیم؛ و هر جا که منابع کافی در دست داشته باشیم - فی المثل در مورد یونانی ها و رومی ها - ما نه تنها این سازماندهی را می یابیم، بلکه حتی قانع میشویم که در آنجا هم که منابع کافی در اختیار نداریم، مقایسه با ساخت اجتماعی آمریکائی، ما را برای رهائی از دشوارترین تردیدها و معماها یاری خواهد داد.

و این ساخت تیره ای، با تمام سادگی کودکانه خویش، چه شگرف است! همه امور - بدون سربازها، ژاندارمها یا پلیس، بخوبی میچرخد؛ بدون نجبا، پادشاهان، حکام، والی ها یا قاضی ها؛ بدون زندان ها؛ بدون محاکمات. تمام دعواها و مشاجرات بوسیله همه کسانی که به آنها مربوط است - تیره یا قبیله، یا هر تیره در میان خود - حل میشوند. انتقام خونی فقط بصورت یکی از موازین افراطی یا بینهایت نادر وجود دارد - که مجازات اعدام ما، صرفاً نوع متمدن وار این انتقام خونی است با تمام محاسن و معایب تمدن. گرچه در مقام مقایسه با امروز، امور خیلی بیشتری بطور اشتراکی انجام میگیرند - خانه بصورت اشتراکی و کمونیست وار توسط تعدادی

خانوار اداره میشود، زمین ملک قبیله است، فقط باغ های کوچک بطور موقت در اختیار خانوارها گذاشته میشوند - معهدا حتی یک ذره از دستگاه اداری وسیع و پیچیده ما ضرورت پیدا نمیکند. طرفین یک قضیه در مورد آن تصمیم میگیرند، و در بیشتر موارد، رسوم دیرپای کهنسال همه چیز را تنظیم کرده است. فقیر و محتاج نمیتواند وجود داشته باشد - خانوار کمونیستی و تیره به وظائف خود در قبال پیران، بیماران و معلولین جنگ عمل میکنند. همه آزاد و برابر هستند - منجمله زنان. هنوز جایی نه برای برده ها وجود دارد، و نه علی القاعده برای انقیاد قبائل بیگانه. هنگامی که ایروکوئی ها در حوالی سال ۱۶۵۱، اری ها (۲۷۲) و «ملل بیطرف» (۲۷۳) را فتح کردند، از آنها دعوت نمودند که بعنوان اعضاء متساوی «الحقوق» به کنفدراسیون بپیوندند؛ فقط هنگامیکه مغلوبین از قبول این امر امتناع ورزیدند، از سرزمین خود رانده شدند. و این جامعه، چه مردان و زنانی را تحویل داده است! این امر را از احساس تحسین همه سفید پوستانی که با سرخ پوستان فاسد نشده در تماس بودند، می توان مشاهده کرد - تحسین از وقار و عزت نفس، صداقت و رک گوئی، خصال برجسته و شهامت این بربرها.

ما در همین اواخر، شواهدی از این شهامت را در آفریقا دیدیم. زولوکافیرها چند سال پیش مانند نوییان ها در چند ماه قبل (۲۷۴) - دو قبیله ای که نهادهای تیره ای قبائل را هنوز حفظ کرده اند - چنان کاری کردند که هیچ ارتش اروپائی را یارای آن نیست. آنها در حالیکه تنها به نیزه و سنان مسلح بودند و سلاح گرم در اختیار نداشتند، در زیر رگبار گلوله تفنگ ها، تا حد رسیدن به سرنیزه های پیاده نظام انگلیس - که بهترین جنگنده های جنگ از نزدیک در جهان شناخته شده اند - پیش رفتند، آنها را دچار آشوب کرده و بارها شکست دادند؛ و این علیرغم نابرابری سهمگین سلاح ها، و علیرغم این واقعیت بود که آنها از خدمت نظامی بی اطلاع بوده و نمیدانند که تمرین نظامی چیست. ظرفیت و پایداری آنها از اینجا ثابت میشود که انگلیسی ها شکایت میکنند که کافیر از اسب سریعتر می دود و ظرف بیست و چهار ساعت فاصله ای طولانی تر را طی میکند. بقول یک نقاش انگلیسی، کوچکترین عضلات آنها، سخت و کشیده مانند زه بیرون میزند.

بشریت و جامعه انسانی، قبل از آنکه تقسیمات طبقاتی بوجود آید، چنین بود. و اگر ما شرایط آنها را با اکثریت عظیم خلقهای متمدن امروز مقایسه کنیم، شکافی عظیم بین پرولتر و دهقان خرده پای امروزی، و عضو آزاد یک تیره کهن مشاهده می نمایم.

این یک طرف قضیه است. ولی فراموش نکنیم که این سازماندهی محکوم به نابودی بود. این سازماندهی، هیچگاه به فراسوی قبیله تکامل نیافت؛ همانطور که بعداً خواهیم دید - و همانطور که تلاشهای ایروکوئی ها برای انقیاد دیگران نشان داده است - کنفدراسیون قبائل، خود نشانه

انحطاط آن بود. چیزی که خارج از قبیله بود، خارج از قانون بود. جائیکه قرارداد صلح بصراحت وجود نداشت، جنگ بین قبیله ای با قبیله دیگر در میگرفت - با قساوتی که مشخص کننده انسان از همه حیوانات دیگر است - و فقط بعدها، بنا بر محاسبه سود و زیان فرو می نشست. همانطور که در مورد آمریکا دیده ایم، ساخت تیره ای در شکوفائی کامل، متضمن یک شکل بینهایت عقب افتاده تولید بود، یعنی یک جمعیت فوق العاده کم، پراکنده در یک سرزمین وسیع؛ و بنابراین غلبه کامل طبیعت خارجی بر انسان، که برای او بیگانه، مخالف و غیر قابل فهم بود، غلبه ای که در تصورات مذهبی کودکانه او منعکس میشد. قبیله، مرز انسان - در رابطه با خودش و نیز در رابطه با بیگانگان - بود: قبیله، تیره و نهادهای آنها، مقدس و تخطی ناپذیر بودند - یک قدرت عالی، که بوسیله طبیعت نهاده شده - و فرد در احساس، پندار و کردار خود، مطلقاً تابع آن بود. گرچه خلق های این عصر ممکن است شگفت انگیز بنمایند، آنها بهیچ وجه تمایز نیافته بودند، همانطوری که مارکس میگوید، آنها هنوز به بند ناف جماعت بدوی متصل اند. قدرت این جماعت های بدوی بایستی شکسته میشد و شکسته شد. ولی این شکسته شدن تحت تأثیر چیزهایی بود که از ابتدا بصورت انحطاط، بصورت سقوط از عظمت اخلاقی ساده جامعه تیره ای کهن، بنظر میرسند. پست ترین تمایلات - حرص فرومایه، هوسبازی حیوان وار، آزمندی دون صفتانه غارت خودخواهانه منابع عمومی - جامعه متمدن جدید، جامعه طبقاتی را افتتاح میکنند؛ شنیع ترین وسیله ها - دزدی، تجاوز، فریب و خیانت - جامعه تیره ای بی طبقه کهن را بی پایه کرده و سرنگون میکنند. و جامعه نو، در تمام طول هستی ۲۵۰۰ ساله اش، هرگز جز تکامل یک اقلیت کوچک بحساب ستم و استثمار یک اکثریت بزرگ، چیز دیگری نبوده است؛ و امروز، بیش از همیشه چنین است.

فصل چهارم

تیره یونانی

یونانی ها مانند پلاس جین ها (۲۷۵) و خلق های دیگری که از یک منشاء قبیله ای واحد بودند، از عصرهای ماقبل تاریخ در همان سلسله های ارگانیکی متشکل بودند که آمریکائی ها: تیره، فراتری، قبیله، کنفدراسیون قبائل. فراتری ممکن است - مانند مورد دوریان ها (۲۷۶) - وجود نداشته باشد؛ کنفدراسیون قبائل ممکن است در همه موارد کاملاً تکامل نیافته باشد؛ ولی تیره در همه جا بمشابه واحد بود. در زمانی که یونانیان وارد تاریخ شدند، آنها در آستانه تمدن بودند. تقریباً دو دوره بزرگ کامل تکامل بین یونانی ها و قبائل آمریکائی فوق الذکر وجود دارد،

که معرف پیشی داشتن یونانی های عصر نیم خدایان نسبت به ایروکوئی هاست. باین دلیل تیره یونانی دیگر خصلت باستانی تیره ایروکوئی را نداشت؛ جایای ازدواج گروهی بنحو قابل توجهی محو میشد. حق مادری جای خود را به حق پدری داده بود؛ ازاینرو، ثروت خصوصی فزون یابنده، اولین شکاف را در ساخت تیره ای بوجود آورد. شکاف دوم، طبعاً پس از شکاف اول بوجود آمد: پس از برقراری حق پدری، ثروت یک وارث مؤنث متمول، در اثر ازدواج، به شوهرش تعلق میگرفت، یعنی به یک تیره دیگر؛ و بدین ترتیب، بنیاد کل قانون تیره ای در هم شکسته میشد، و در یک چنین مواردی، دختر نه تنها اجازه ازدواج در درون تیره را پیدا میکرد، بلکه مجبور به آن بود، تا بدین ترتیب، تیره اش بتواند ثروت را حفظ کند.

بنا بر کتاب تاریخ یونان نوشته گروت (۲۷۷)، تیره آتنی، بهم پیوستگی خود را بوسیله نهادهای زیر محفوظ نگاه داشته بود:

۱- جشن های مذهبی مشترک، و امتیاز انحصاری عبادت و پرستش یک خدای معین، که متصوراً جد اولیه تیره بود، و با یک لقب خاص در این ظرفیت مشخص میشد.

۲- گورستان مشترک. (به ابولیدس اثر دموس تنس (۲۷۸) مراجعه شود).

۳- حق وراثت متقابل.

۴- التزام متقابل به تعاون، دفاع و محافظت در مقابل زور.

۵- حق و التزام متقابل به ازدواج در درون تیره در مواردی معین، بخصوص برای دختران یتیم و ورثه مؤنث.

۶- داشتن - لاقل در بعضی موارد - مایملک اشتراکی، و یک آرکون (۲۷۹) (قاضی)، و یک خزانه دار مخصوص بخود.

فراتری که چندین تیره را بهم می پیوست، کمتر از این بهم نزدیک بود، ولی در اینجا نیز حقوق و تکالیف متقابلی می یابیم که خصلتاً به این شبیه هستند، بخصوص در زمینه اشتراک در مناسک مذهبی خاص و حق دادخواهی اگر یکی از اعضاء فراتری کشته شود. همینطور تمام فراتری های یک قبیله بطور ادواری، مراسم مقدس مشترک معینی تحت ریاست یک قاضی که فیلوبازیلئوس (۲۸۰) (قاضی قبیله ای) نام داشت و از میان نجبا اوپاتریدها (۲۸۱) انتخاب میشد، انجام میدادند.

این است آنچه گروت میگوید - و مارکس اضافه میکند: «در تیره یونانی، وحشی (فی المثل ایروکوئی)، بوضوح نمایان است» (۲۸۲). و هر چه بررسی خود را وسیعتر کنیم، بیشتر به چنین تشخیصی میرسیم.

درواقع تیره یونانی دارای مشخصات زیر نیز میباشد:

۷- اصل و نسب بر مبنای حق پدری.

۸- ممنوعیت ازدواج در درون تیره بجز در مورد ورثه مؤنث. این استثناء و فورموله شدن آن بصورت یک دستور حقوقی، اعتبار قانون قدیمی را بوضوح ثابت میکند. این همچنین از قانون مورد پذیرش جهانشمول، مبنی بر اینکه یک زن بدنبال ازدواج، از مناسک مذهبی تیره خود چشم می پوشد و مناسک مذهبی شوهرش را - که او در فراتری اش وارد شده - کسب میکند، معلوم میشود. این، و نیز یک قطعه مشهور در دیکائه آرکوس (۲۸۳)، ثابت میکنند که ازدواج در خارج از تیره قاعده بود. بکر (۲۸۴) در چاریکلز (۲۸۵) مستقیماً اظهار میدارد که هیچ زن و مردی مجاز نبودند که در تیره خود ازدواج کنند.

۹- حق پذیرش در تیره؛ این امر، توسط پذیرش بداخل خانواده انجام میگرفت - ولی با تشریفات عمومی، و فقط در موارد استثنائی.

۱۰- حق انتخاب و عزل رؤسا. ما میدانیم که هر تیره آرکون خودش را داشت؛ ولی در هیچ جا تصریح نشده است که این منصب، در خانواده های معینی ارثی بوده است. تا پایان دوره بربریت، احتمالات همیشه علیه ارثی بودن اکید است، چون این امر کلاً با شرایطی که غنی و فقیر در آن از حقوق کاملاً مساوی در تیره برخوردار بودند، ناسازگار است.

نه تنها گروت، بلکه نیه بوهر (۲۸۶)، مومسن (۲۸۷) و تمام مورخین عهد باستان کلاسیک نیز نتوانستند مسئله تیره را حل کنند. گرچه آنها بدرستی بسیاری از ویژگی های مشخصه آنرا مورد توجه قرار دادند، ولی همیشه آنرا بصورت یک گروه از خانواده ها تصور میکردند، و «با اینکار» فهم ماهیت و منشاء تیره را برای خود غیرممکن میساختند. تحت سازمان تیره ای، خانواده هیچگاه یک واحد از سازمان نبود، و نمیتوانست باشد، زیرا مرد و زن الزاماً به دو تیره متفاوت تعلق داشتند. تیره کلاً متعلق به فراتری بود، فراتری به قبیله؛ ولی خانواده نیمه متعلق به تیره شوهر، و نیمه متعلق به تیره زن بود. دولت نیز خانواده را در قانون عمومی «برسمیت» نمی شناسد - تا هم امروز خانواده فقط در قانون مدنی وجود دارد. معهذاتم تمام تاریخ مکتوب تاکنون از این فرض مهمل - که در قرن هجدهم بصورت امری غیرقابل عدول شد - حرکت میکند و آن اینکه، خانواده انفرادی یکتا همسری - نهادی که چندان قدیمتر از تمدن نیست - هسته ایست که جامعه و دولت بتدریج بدور آن تبلور یافتند.

مارکس اضافه میکند «آقای گروت هم لطفاً توجه میفرمایند که گرچه یونانی ها تیره های خود را از اساطیر مشتق میکنند، این تیره ها قدیمتر از اساطیر - با خدایان و نیمه خدایانی که آنها خود آفریده بودند - میباشند.»

مورگان ترجیح میدهد از گروت بمتابه یک شاهد معتبر و کاملاً مطمئن نقل قول کند. بعلاوه

گروت اظهار میدارد که هر تیره آتنی نامی داشت که از جد متصور او گرفته شده بود؛ قبل از زمان سولون (۲۸۸) بعنوان یک قاعده عمومی، و بعد از آن، اگر مردی بدون وصیت میمرد، هم تیره ای های او (ژنت) (۲۸۹) مایملکش را به ارث میبردند؛ اگر مردی کشته میشد، اول بستگان، بعد هم تیره ای ها، و آخر الامر هم فراتری های (۲۹۰) او، حق و وظیفه داشتند که قاتل را به دادگاه ها بکشانند: «همه آنچه‌ای که ما از کهن ترین قوانین آتنی میدانیم برمبنای تقسیمات تیره ای و فراتری بنا شده است.»

نسب تیره ها از اسلاف مشترک، بقول مارکس برای «فیلیستین های فضل فروش» معمای عذاب آوری بوده است. طبعاً از آنجا که آنها ادعا میکنند این اجداد صرفاً افسانه ای هستند، هنگامی که میخواهند شرح بدهند که چگونه تیره ها از خانواده های مجزای مشخص بدو کاملاً غیر وابسته بوجود آمده اند، سردرگم میشوند؛ معهدا – اگر تنها بخاطر این هم شده باشد که وجود تیره ها را توضیح دهند – باید این کار را بنحوی انجام دهند. بدینطریق آنها در گردابی از کلمات میچرخند و از حد این عبارت پیشتر نمیروند: تیره شناسی (۲۹۱) حقیقتاً افسانه ای بیش نیست، ولی تیره یک واقعیت است. و بالاخره گروت میگوید – عبارات داخل کروشه ها از مارکس است –: «ما حرف این تیره شناسی را می شنویم ولی، بندرت، زیرا فقط در موارد (تیره های) ممتاز و محترم در معرض عموم قرار میگیرد. ولی تیره های پست تر نیز، همانند تیره های معروف، مناسب مشترک داشتند ﴿عجیب است، آقای گروت!﴾ و جد فوق بشری و تیره شناسی مشترک ﴿چقدر عجیب است، آقای گروت، این تیره های پست تر!﴾: طرح و پایه تصویری ﴿آقای عزیز من! تصویری نه، بلکه جسمانی! Germanice fleischlich﴾ (۲۹۲) در همه تیره ها یکی بود.»

مارکس جواب مورگان را باین صورت خلاصه میکند: «سیستم همخونی منطبق بر این تیره، در شکل اصیلش – که یونانیها مانند فناپذیرهای دیگر، زمانی صاحب آن بودند – شناخت مناسبی متقابل تمام اعضاء تیره را حفظ میکرد. آنها این فاکت با اهمیت تعیین کننده برای خودشان را در عمل از اوان کودکی یاد میگرفتند. با فرا رسیدن خانواده یکتا همسری، این امر به فراموشی سپرده شد. نام تیره ای، یک تیره شناسی بوجود می آورد، که در مقایسه با آن، تیره شناسی خانواده یکتا همسری غیر مهم جلوه می نمود. این نام برای حاملین آن، جد و آباء مشترک آنها را گواهی میداد. ولی تیره شناسی تیره، آنقدر به عقب باز میگشت که اعضاء آن دیگر نمیتوانستند خویشاوندی واقعی متقابل خود را اثبات نمایند، بجز در مورد تعداد معدودی از اجداد مشترک اخیر. نام، فی نفسه دلیل وجود جد و آباء مشترک، – و اثبات قطعی آن – بود، بجز در موارد فرزند خواندگی. از جانب دیگر نفی بالفعل هر نوع خویشاوندی بین اعضاء تیره، به سیاق

گروت و نیه بوهر – که تیره را به چیزی مطلقاً توهمی، مخلوق پندار تبدیل کرده اند – چیزی است سزاوار دانشمندان «ایده آل ها»، یعنی کرم کتابهای گوشه نشین. از آنجا که تداوم نسلها – بخصوص با پیدایش یکتا همسری – بدور دست رانده میشود، و واقعیت گذشته، در پندارهای اساطیری انعکاس می یابد، بنابراین فیلیستین های نیکدل از آن نتیجه گرفتند – و همچنان نتیجه میگیرند – که تیره شناسی پندار آلود، تیره های واقعی را بوجود آورده است! (۲۹۳)»

فراتری – مانند مورد آمریکائیان – یک تیره مادری بود که به چند تیره دختری تقسیم شده بود، و در عین حال موجد اتحاد آنها بود، و غالباً همه آنها را به یک جد مشترک میرساند. بدینطریق، بنا به نظر گروت تمام اعضاء هم عصر فراتری هکاتائوس (۲۹۴)، یک خدای مشترک بمثابه جد شانزدهمشان داشتند. «از این رو، تمام تیره های این فراتری بمعنای واقع کلمه تیره های برادر بودند. هومر از فراتری بعنوان یک واحد نظامی یاد میکند. در آن گفته مشهور که نستور (۲۹۵) به آگام نون چنین اندرز میدهد که: نیروها را از قبائل و فراتری ها چنان نظم ده که فراتری از فراتری حمایت کند و قبیله از قبیله.

فراتری همچنین حق و وظیفه دارد که قاتل یک عضو فراتری را پیگرد کند، و این نشان میدهد که در اعصار پیشین، حق انتقام خونی وجود داشته است. بعلاوه فراتری اماکن مقدس و اعیاد مشترک داشته است؛ زیرا تکامل کل اساطیر یونانی از کیش طبیعت آریائی کهن، اساساً مشروط به تیره ها و فراتری ها بود و در درون آنها انجام گرفت. فراتری همچنین یک رئیس داشت (فراتری آرکوس) (۲۹۶)، و بعقیده کولانگس (۲۹۷)، مجالس عمومی – که تصمیم های لازم الاجرا میگرفت – و یک دادگاه و یک دستگاه اداره کننده (۲۹۸) داشت. حتی دولت دوران بعدی، با وجود آنکه تیره را در نظر نمیگرفت، معهدا برای فراتری عملکردهای عمومی معینی قائل بود.

تعدادی از فراتری های خویشاوند یک قبیله را میساختند. در آتیکا چهار قبیله وجود داشت که هر یک سه فراتری داشتند و هر فراتری شامل سی تیره بود. این تقسیم قرینه وار گروه ها، متضمن دخالت آگاهانه و برنامه دار در نظم چیزهائی است که بطور خودبخودی شکل گرفته اند. از اینکه این امر چگونه، چه وقت و بچه علت انجام یافت تاریخ یونان چیزی فاش نمیکند، زیرا یونانی ها خود «تنها» خاطراتی را حفظ کرده اند که فراتر از عصر نیم خدایان نمیروند.

تفاوت لهجه یونانیان که در یک سرزمین نسبتاً کوچک متراکم بودند، کمتر از آنهایی که در جنگل های وسیع آمریکا تکامل یافتند، بچشم میخورد. معهدا حتی در اینجا نیز فقط قبائلی که لهجه عمده واحد دارند را، در یک مجموعه بزرگتر، متحد می یابیم؛ و حتی آتیکای کوچک نیز لهجه خاص خودش را داشت – که بعدها زبان غالب در نثر یونانی شد.

در حماسه های هومری، معمولاً قبائل یونان را بصورت متحد شده در خلق های کوچک می

بینیم، ولی در درون آنها تیره ها، فراتری ها و قبائل هنوز استقلال کامل خود را حفظ کرده اند. آنها در همان زمان، در شهرهای حصاردار زندگی میکردند. میزان جمعیت، با رشد گله ها، کشاورزی در مزرعه و آغاز صنعت دستی، افزایش می یافت. همراه با این، اختلاف ثروت بالا گرفت و باعث پیدایش یک عنصر اشرافیت در بطن دموکراسی بطور طبیعی رشد یافته قدیمی شد. خلق های کوچک مختلف، برای تصاحب بهترین زمین و نیز برای غارت، در جنگ دائمی با یکدیگر بسر میبردند. به بردگی گرفتن اسرای جنگی، در همین زمان، نهادی شناخته شده بود.

ساخت این قبائل و خلق های کوچک بطریق زیر بود:

۱- مرجع قدرت دائمی، شورا (بوله) (۲۹۹) بود، که به احتمال زیاد در ابتدا از رؤسای تیره ها تشکیل میشد، ولی بعدها - هنگامی که تعداد اینها خیلی زیاد شد - انتخابی شدند، که این خود فرصت تکامل و تقویت عنصر اشرافیت را بوجود آورد. دیونی سیوس (۳۰۰) بطور قطعی از شورای عصر نیم خدایان که متشکل از رجال (کراتیس تو) (۳۰۱) بود، سخن میگوید. در آئه سیگوس، شورای تبس (۳۰۲) در مورد معین تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ میکند مبنی بر اینکه جسد آئه ئوکلس (۳۰۳) با احترامات تمام بخاک سپرده شود، و جسد پولی نیسس (۳۰۴) بدور انداخته شود تا طعمه سگان گردد. بعدها با پیدایش دولت، این شورا به سنا تبدیل گشت.

۲- مجلس خلقی (آگورا) (۳۰۵). ما در میان ایروکوئی ها دیدیم که مردم - مرد و زن - دایره وار به گرد جلسات شورا جمع می شدند و با حفظ نظم در مباحثات شرکت میکردند و بدینطریق، در تصمیم گیری ها تأثیر می گذاشتند. در میان یونانی های هومری، این اومستاندها (۳۰۶) - برای اینکه بیان حقوقی ژرمن کهن را بکار برده باشیم - تبدیل به یک مجلس خلقی کامل شده بودند؛ و در نزد ژرمن های کهن نیز بدینگونه بود. این مجلس توسط شورا برای تصمیم گیری در مورد امور مهم فرا خوانده میشد؛ هر فردی حق سخن داشت. تصمیم گیری، با بلند کردن دست یا با هلله کردن اتخاذ میشد (آئه شیلوس در کتاب مستدعیان) (۳۰۷). مجلس ﴿مرجع﴾ عالی و نهائی بود، زیرا که شومان در کتاب عتیقه های یونان (۳۰۸) میگوید «هر گاه که مسئله ای مورد بحث است که اجرای آن مستلزم همکاری مردم است، هومر هیچ وسیله ای را به ما نشان نمیدهد که از طریق آن همه مردم را بر خلاف میلشان مجبور به انجام آن کند». در این زمان که هر عضو مذکر قبیله یک جنگجو بود، هنوز هیچ مرجع مقتدر عمومی جدا از خلق وجود نداشت که توانسته باشد علیه خلق اقدام کند. دموکراسی بدوی هنوز در شکوفائی تام بود؛ و این باید بعنوان نقطه عزیمت برای قضاوت در مورد قدرت و موقعیت شورا و بازیلئوس باشد.

۳- فرمانده نظامی (بازیلئوس). ملاحظات مارکس در مورد این موضوع چنین است: «فضای

اروپائی – که اکثر آنها از بدو تولد، آلت دست شاه زادگان هستند – بازیلئوس را بعنوان یک پادشاه، به معنای جدید کلمه، نمایش میدهند. مورگان – جمهوریخواه بانکی – با این تفسیر مخالف است. او بطور ریشخند آمیز، ولی بدرستی در مورد گلاستون چرب زبان و کتاب «جوانی جهان» (۳۰۹) او میگوید: آقای گلاستون رؤسای یونانی عصر نیم خدایان را بمشابه پادشاهان و شاهزادگان – و مضافاً بعنوان جنتلمن ها – به خوانندگان خود معرفی میکند، ولی خود او مجبور است که اعتراف کند که: «در مجموع به نظر میرسد، که ما رسم یا قانون تعلق ارث به فرزند ارشد را می یابیم، که به اندازه کافی – ولی نه کاملاً دقیق – تصریح شده است». در حقیقت خود آقای گلاستون باید متوجه شده باشد که چنین سیستم ابهام آمیز تعلق ارث به فرزند ارشد، که به اندازه کافی – ولی نه کاملاً دقیق تصریح شده است – بود و نبودش یک ارزش دارد. ما چگونگی مسئله ارث در مورد مناصب رؤسا در میان ایروکوئی ها – و نیز سایر سرخ پوستان – را تاکنون دیده ایم. نظر باینکه تمام منصب داران بیشتر از داخل تیره انتخاب میشدند، «میتوان گفت که» آنها تا آن حد در تیره موروثی بودند. بتدریج، جای خالی مانده، مرجحاً توسط نزدیکترین وابسته تیره ای فرد پر میشد – برادر یا پسر خواهر – مگر اینکه دلیل محکمی برای صرفنظر کردن از او وجود میداشت. بنابراین اگر در یونان، تحت تسلط حق پدری، منصب بازیلئوس بتدریج به فرزند مذکر یا یکی از اولاد ذکور او منتقل شد، فقط نشان دهنده این است که احتمال جانشینی – توسط انتخابات عمومی – بنفع اولاد ذکور بود؛ ولی این بهیچوجه بمعنای جانشینی قانونی، بدون انتخابات عمومی، نیست. در اینجا ما در میان ایروکوئی ها و یونانیان، اولین جوانه های خانواده های اشرافی خاص در تیره ها را می یابیم، و نیز اولین جوانه های صدارت یا سلطنت را. ازاینرو میتوان تصور کرد که در میان یونانی ها، بازیلئوس یا توسط مردم انتخاب میشد، و یا حداقل توسط ارگان سازمانی آن – شورا یا آگورا (۳۱۰) – مورد تأیید قرار میگرفت، و در مورد «پادشاه» (رکس) (۳۱۱) در روم نیز بهمین ترتیب عمل میشد.

در ایلید، آگام نون – فرمانده انسانها – به صورت پادشاه عالیرتبه یونانی ها ظاهر نمیشود، بلکه بصورت فرمانده عالی یک ارتش فدرال در مقابل یک شهر محاصره شده، نمایان میگردد. و هنگامی که اختلافات بین یونانیان بروز کرد، ادیسه ئوس (۳۱۲) در گفته مشهور خود، باین صفت اوست که اشاره میکند: «تعدد فرماندهی بد است؛ بگذارید یک فرمانده واحد داشته باشیم»، و غیره (که شعر معروف درباره چوگان، بعداً به آن اضافه شد). «ادیسه ئوس در اینجا در باره شکل حکومت موعظه نمیکند، بلکه میخواهد که از فرمانده عالی ارتش در میدان جنگ اطاعت شود. زیرا برای یونانی ها که در مقابل تروی (۳۱۳)، تنها بصورت یک ارتش ظاهر میشوند، امور در آگورا (شورا) باندازه کافی بنحو دمکراتیک جریان دارد. هنگامی که از هدایا – یعنی تقسیم

غنائم – صحبت میشود، آشیل هرگز آگامم نون یا یک بازیلئوس دیگر را بعنوان تقسیم کننده انتخاب نمیکند، بلکه همیشه «پسران آچائه آن ها»، یعنی مردم را باین کار می گمارد. القاب «خلف زئوس» (۳۱۴)، «پرورده زئوس» چیزی را ثابت نمیکند، زیرا هر تیره از خدائی نسب دارد، و تیره رئیس قبیله، از یک خدای «برجسته» – در این مورد از زئوس – نسب می برد. حتی تحت رقیب ها (۳۱۵) – مانند یومائوس (۳۱۶) خوک چران و دیگران – «الهی» (theioi یا dioi) هستند، حتی در اودیسه (۳۱۷) – که مربوط است به دوران خیلی بعد از ایلیداد – چنین است. در همین اودیسه، می بینیم که نام نیم خدایان به مولیوس (۳۱۸) قاصد و نیز دمودوکوس (۳۱۹)، را مشگر کور، اعطاء میشود. بطور خلاصه واژه بازیلیا (۳۲۰) – که نویسندگان یونانی آنرا برای باصطلاح پادشاهی هومر (زیرا رهبری نظامی علامت مشخصه آن است) همراه با شورا و مجلس خلقی، بکار میبرند – صرفاً بمعنای «دمکراسی نظامی است.» (مارکس) (۳۲۱).

بازیلئوس علاوه بر عملکردهای نظامی، عملکردهای کشیشی و قضائی نیز داشت؛ این عملکرد اخیر «کشیشی و قضائی» کاملاً مشخص نبود، ولی عملکرد اولی را در ظرفیت خود – بمثابه عالیترین نماینده قبیله، یا کنفدراسیون قبائل – انجام میداد. در هیچ جا اشاره ای به عملکردهای مدنی و اداری بچشم نمی خورد؛ ولی بنظر میرسد که او از لحاظ سمت یک عضو شورا بود. از نظر واژه شناسی کاملاً درست است که بازیلئوس را پادشاه ترجمه کنیم، زیرا پادشاه (King-Kuning) از Künne, Kuni مشتق شده و به معنای رئیس یک تیره است ولی واژه یونانی قدیمی بازیلئوس basileus بهیچ وجه منطبق بر معنای جدید واژه پادشاه (King) نیست. توسی دیدس (۳۲۲)، صراحتاً بازیلیا قدیمی را Patrikê میداند – یعنی مشتق از تیره – و اظهار میدارد که آن عملکردهای مشخص، و بنابراین، محدود داشت. و ارسطو میگوید که بازیلیای عصر نیم خدایان، رهبر آزاد مردان بود، و اینکه بازیلئوس، یک رئیس نظامی، قاضی و کشیش عالی مقام بود. از اینرو بازیلئوس هیچ قدرت حکومتی، بمعنای اخیر آن، نداشت (۳۲۳).

بدینطریق، در ساخت «اجتماعی» یونانی عصر نیم خدایان، ما هنوز سیستم تیره ای قدیمی را، زنده و در کمال قدرت می بینیم؛ ولی ما همچنین آغاز زوال آنرا نیز مشاهده میکنیم: حق پدری و توارث مایملک توسط فرزندان، که به تراکم ثروت در خانواده منجر شد، و به خانواده در مقابل تیره قدرت داد؛ اختلاف در ثروت، بنوبه خود، با بوجود آوردن اولین جوانه های یک نجیب زادگی و یک سلطنت موروثی، بر ساخت اجتماعی تأثیر گذاشت؛ برده داری – در ابتدا محدود به اسرای جنگ – اکنون راه را برای برده کردن هم قبیله ها و حتی هم تیره ای ها، هموار میکرد؛ جنگهای بین قبیله ای قدیمی، به هجوم های سیستماتیک از زمین و دریا – بمنظور تصرف گله، برده، و گنج – بمثابه یک وسیله معمولی برای تأمین معاش، انحطاط یافت. خلاصه اینکه، ثروت بمثابه

نفیس ترین چیزها مورد ستایش و احترام قرار میگیرد، و نهادهای قبیله ای قدیمی – برای توجیه بزور دزدیدن ثروت ها – تحریف می شوند. فقط جای یک چیز کم بود: نهادی که نه تنها مایملک تازه بدست آمده افراد خصوصی را در مقابل سنت های کمونیستی نظام تیره ای، حفظ کند، نه تنها مالکیت خصوصی را، که در گذشته آنقدر بی اهمیت بود، تقدیس کند، و این تقدیس را عالیتزین هدف جامعه بشری اعلام دارد، بلکه به شکل های جدید تدریجاً تکامل یابنده برای کسب مالکیت – و بالنتیجه افزایش دائماً متزاید شونده ثروت – مهر شناسائی کل اجتماع را بزند؛ نهادی که نه تنها تقسیم طبقاتی جدیدالتاسیس جامعه، بلکه حق طبقه متمول به استثمار طبقات بی چیز، و حکمروائی اولی بر دومی را جاودانی کند.

و این نهاد، فرا رسید. دولت اختراع شد.

فصل پنجم

پیدایش دولت آتن

چگونگی تکامل دولت، تبدیل پاره ای از ارگانهای ساخت تیره ای آن، جانشین شدن پاره ای دیگر بوسیله دخالت ارگانهای جدید، و بالاخره جایگزینی همه آنها توسط قدرت های حکومتی واقعی – در حالیکه جای «خلق مسلح» واقعی که از طریق تیره هایش، فراتری هایش و قبائلش از خود دفاع میکرد را یک «نیروی عمومی» مسلح در خدمت این مقامات گرفت، که درنتیجه میتوانست علیه خود این مردم هم بکار گرفته شود – تمام اینها را، لااقل مرحله اولیه شان، در هیچ جا بهتر از آتن کهن نمیتوان مشاهده کرد. شکل های تغییر را عمدتاً مورگان شرح داده است؛ در مورد محتوی اقتصادی – که باعث پیدایش آنها شد – من مجبورم قسمت عمده آنرا اضافه کنم.

در عصر نیم خدایان، چهار قبیله آتنی هنوز در قسمتهای مجزای آتیکا (۳۲۴) سکونت داشتند. حتی بنظر میرسد که دوازده فراتری تشکیل دهندگان آنها، مقرهای جداگانه ای در دوازده شهر سسروپس (۳۲۵) داشتند. ساخت اجتماعی، متعلق به عصر نیم خدایان بود: یک مجلس خلقی، یک شورای خلقی، یک بازیلئوس. تا جائیکه تاریخ مکتوب وجود دارد، مشاهده می کنیم که، زمین دیگر تقسیم شده و تبدیل به ملک خصوصی شده بود؛ این امر با مرحله نسبتاً تکامل یافته تولید کالائی و تجارت کالائی متناسب با آن در اواخر مرحله بالائی بربریت، منطبق است. علاوه بر غلات، شراب و روغن نیز تولید میشدند. تجارت دریائی در دریای اژه، بیش از پیش، از فینیقی ها به آتیکائی ها میرسید. در نتیجه، خرید و فروش زمین و ادامه تقسیم کار میان کشاورزی و

صنایع دستی، تجارت و دریا نوردی، اعضاء تیره ها، فراتری ها و قبائل، خیلی زود با هم آمیخته شدند. در منطقه فراتری و قبیله، کسانی ساکن شدند که گرچه هموطن بودند، باین پیکرها تعلق نداشتند، و بنابراین در محل سکونت خود، بیگانه بشمار میرفتند. زیرا در زمان صلح، هر فراتری و هر قبیله امور خود را به تنهایی، و بدون مشورت با شورای خلقی یا بازلیئوس در آتن، اداره میکرد. ولی آن ساکنینی از منطقه فراتری یا قبیله که به آنها تعلق نداشتند، طبعاً نمیتوانستند در اداره امور سهیم شوند.

این وضع چنان کارکرد تنظیم یافته ارگانهای نهاد تیره ای را مغشوش کرد که از همان عصر نیم خدایان هم درمانی برای آن جستجو میشد. اساسنامه ای که منتسب به تزئوس (۳۲۶) است، بوجود آمد. ویژگی عمده این تغییر، برقراری یک اداره مرکزی در آتن بود، یعنی، بعضی از امور که تاکنون بطور مستقل توسط خود قبائل انجام می یافتند، بعنوان امور عمومی اعلام شده و به یک شورای عمومی - که در آتن تشکیل جلسه میداد - محول گردیدند. بنابراین آتنی ها گامی فراتر به پیش گذاشتند که هیچیک از خلق های بومی آمریکا هرگز برداشته بودند: فدراسیون ساده تمام قبائل همسایه، اکنون توسط الحاق تمام قبائل در یک ملت تکمیل شد. این امر باعث پیدایش یک سیستم از قانون عمومی خلقی آتنی شد، که بالاتر از رسوم قانونی قبائل و تیره ها قرار میگرفت. شهروند آتنی، حقوق معین و حمایت قانونی بیشتری - حتی در منطقه ای که متعلق به قبیله خود او نبود - بدست می آورد. اما این اولین گام، گامی بود در جهت تحلیل بردن ساخت تیره ای؛ زیرا که این اولین گام در راه پذیرش بعدی شهروندانی شد که نسبت به تمام قبائل آتیکا بیگانه بودند، و کاملاً خارج از محدوده ساخت تیره ای آتن بوده و باقی مانده بودند. نهاد دومی که به تزئوس منسوب است تقسیم تمام خلق - بدون در نظر گرفتن تیره ها، فراتری ها و قبائل - به سه طبقه بود: یوپاتریدها، یا نجبا؛ ژئوموروا (۳۲۷) یا زارعین زمین؛ و دمی یورجی (۳۲۸)، یا صنعتگران؛ و حق انحصاری انتصاب به مناسک عمومی به نجبا تفویض شده است. البته درست است که این تقسیم بندی - بجز در مورد اختصاص دادن حق انحصاری مناصب عمومی به نجبا - غیر عملی باقی ماند، چون هیچ تمایز قانونی دیگری، بین طبقات بوجود نمی آورد. اما این «نهاد» با اهمیت است، زیرا عناصر اجتماعی نوینی را که به آرامی تکامل یافته بودند، بر ما آشکار میکند. نشان میدهد که رسم مبتنی بر اعطاء مناصب تیره ای به بعضی از خانواده های معین، به یک امتیاز این خانواده ها تبدیل شده، که بندرت مورد اعتراض قرار میگردد؛ «نشان میدهد» که این خانواده ها که بخاطر ثروتشان قدرتمند بودند، شروع به متحد شدن - در خارج از تیره هایشان - بصورت یک طبقه ممتاز کردند؛ و «نشان میدهد» که دولت جدیدالولاده، این غصب را تقدیس میکرد. بعلاوه نشان میدهد که تقسیم کار بین کشاورزان و صنعتگران، بقدر کافی نیرو

گرفته بود که بتواند تفوق اجتماعی تقسیم بندی قدیمی به تیره ها و قبائل را بمبارزه بطلبد. و بالاخره «این نهاد» تناقض آشتی ناپذیر بین جامعه تیره ای و دولت را اعلام میداشت. اولین کوشش برای تشکیل دولت، شامل شکستن تیره ها، بوسیله تقسیم اعضاء هر یک به یک طبقه ممتاز و یک طبقه زیردست، بود، که این طبقه اخیرالذکر، بنوبه خود، از نظر حرفه ای به دو طبقه تقسیم میشد، و بدینطریق یکی در مقابل دیگری قرار میگرفت.

تاریخ سیاسی بعدی آتن، تا زمان سولون، بطور ناکامل شناخته شده است. منصب بازیلئوس بلااستفاده افتاد؛ آرکون ها، که از میان نجباء انتخاب میشدند، تبدیل به رئیس دولت شدند. حکمرانی نجباء دائماً افزایش یافت تا اینکه در حوالی سال ۶۰۰ قبل از میلاد، بصورت غیر قابل تحملی در آمد. وسیله عمده برای سرکوب آزادیهای اجتماع - پول و رباخواری بودند. نجباء عمدتاً در آتن و اطراف آن زندگی میکردند؛ جائیکه در آن تجارت دریائی - و گهگاهی دزدی دریائی در کنار آن - آنها را غنی تر میساخت و ثروت پولی را در دست آنها متراکم میکرد. از این نقطه بود که سیستم پولی تکامل یافت و مانند یک اسید تحلیل برنده بجان زندگی سنتی اجتماعات روستائی - که بر پایه اقتصاد طبیعی قرار داشتند - افتاد. ساخت تیره ای مطلقاً با سیستم پولی ناسازگار است. تباهی وضع دهقانان خرده پای آتیکا، همزمان با سست شدن پیوندهای قدیمی تیره ای بود که از آنها محافظت میکرد. ورقه سفته و اقساط قرضه - زیرا در آن وقت آتنی ها خریدن به اقساط را نیز اختراع کرده بودند - نه برای تیره و نه برای فراتری حرمتی قائل نبود. ولی ساخت تیره ای کهن از پول، اعتبار و قرض پولی چیزی نمیدانست. ازاینرو حکمرانی پولی دائماً توسعه یابنده نجباء، باعث پیدایش قانون - رسم - جدیدی شد مبنی بر حفاظت از وام دهنده در مقابل وام گیرنده، و مجاز دانستن استعمار دهقان خرده پا توسط صاحب پول. تمام مناطق روستائی آتیکا مملو بود از ستون هائی که به روی آن نوشته ای بچشم میخورد مبنی بر اینکه، این قطعه زمینی که ستون مربوطه در آن قرار داشت، به اقساط، به فلان و بهمان شخص، و به فلان و بهمان مقدار، واگذار شده است. مزارعی که چنین علامت گذاری هائی را نداشتند، مزارعی بودند که بعلت نپرداختن قسط یا نپرداختن بهره در سر موعد، فروخته شده و بصورت ملک نجبای رباخوار در آمده بودند؛ دهقان می بایست شکر گذار بود که باو اجازه داده میشد که بصورت مستأجر روی زمین بماند و با یک ششم محصول کارش زندگی کند، و پنج ششم آنرا بعنوان اجاره به ارباب جدیدش بپردازد. بدتر اینکه: اگر مبلغ حاصله از فروش زمین، باندازه مبلغ قرض نبود، یا اینکه اگر چنین قرضی پشتوانه تضمین شده ای نداشت، شخص مقروض مجبور بود که فرزندان خود را بعنوان برده در خارج بفروشد، تا اینکه قرض به اعتبار دهنده را بپردازد. فروش فرزندان توسط پدر - این بود اولین ثمره حق پدری و یکتا همسری! و اگر خون

آشام هنوز سیر نشده بود، میتوانست شخص مقروض را به بردگی بفروشد. این بود سحرگاه دل انگیز تمدن، در میان مردم آتن.

در گذشته، هنگامی که شرایط زندگی مردم هنوز با ساخت تیره ای سازگاری داشت، یک چنین انقلابی غیر ممکن بود؛ و اینک در اینجا بوجود آمده بود، بی آنکه کسی بداند به چه نحو. یک لحظه به ایروکوئی ها برگردیم. در میان آنها، قضایا به نحوی که خود را به آتنی ها تحمیل کرد - و باصطلاح تقصیر خودشان هم نبود، و قطعاً علیرغم خواست آنها بود - غیرقابل تصور است. در آنجا شیوه تولید وسائل معیشت، که در طول تمام سالها بلا تغییر باقی ماند، ابداً ممکن نبود باعث چنین برخوردهائی شود، که گوئی از خارج به آنها تحمیل شده بود - به آنتاگونیسم بین غنی و فقیر، بین استثمار کننده و استثمار شونده. ایروکوئی ها هنوز از تسلط بر نیروهای طبیعت، بسیار بدور بودند؛ ولی در محدوده ای که طبیعت برای آنها معین کرده بود، ارباب تولید خود بودند. صرفنظر از بدی برداشت محصول در باغهای کوچک خودشان، ته کشیدن منابع ماهی در رودها و دریاچه هایشان، یا شکار در جنگ هایشان، آنها میدانستند که محصول شیوه کسب معیشت آنها چه خواهد بود. محصول عبارت بود از: وسائل امرار معاش - کم یا زیاد؛ ولی این محصول، هرگز قیام های اجتماعی بلامقدمه، قطع علائق تیره ای، یا تقسیم اعضاء تیره ها و قبائل به طبقات آنتاگونیستی که با یکدیگر بجنگند، نمیتوانست باشد. تولید در محدوده های بسیار تنگی در جریان بود. ولی تولید کنندگان، حاکم بر محصول خودشان بودند. این مزیت عظیم تولید بربری بود که با آغاز تمدن از دست رفت؛ بدست آوردن مجدد آن، بر مبنای تسلط فوق العاده ای که اکنون انسان بر نیروهای طبیعت دارد، و معاشرت آزادی که اکنون میسر است، کار نسل های آینده است.

در میان یونانیان چنین نبود. پیدایش مالکیت خصوصی، در گله احشام و اجناس لوکس، منجر به مبادله بین افراد، تبدیل محصولات به کالاها شد. در اینجاست ریشه کل انقلابی که بعداً بوجود آمد. از هنگامیکه تولید کنندگان محصول خود را دیگر بطور مستقیم مصرف نمیکردند، بلکه آنرا در جریان مبادله از دست میدادند، دیگر کنترلی بر آن نداشتند. آنها دیگر نمیدانستند که بر سر آن چه میآید، و این امکان بوجود آمد، که محصول روزی علیه تولید کننده، بعنوان وسیله ای برای استثمار و سرکوب او، بکار گرفته شود. ازاینرو، هیچ جامعه ای، در هیچ مدتی نمیتواند بر تولید خود سیادت کند و به کنترل اثرات اجتماعی روند تولید آن ادامه دهد، مگر اینکه مبادله بین افراد را ملغی کند.

ولی آتنی ها بزودی آموختند، که بعد از اینکه مبادله فردی برقرار شده و محصولات تبدیل به کالاها میشوند، با چه سرعتی محصول تسلط خود را بر تولید کننده آشکار میکند. همراه با

تولید کالا، زراعت زمین توسط افراد کشتکار، برای خود، بوجود آمد، و بلافاصله پس از آن مالکیت فردی زمین. سپس پول ظاهر شد، آن کالای جهانی که تمام کالاهای دیگر با آن قابل مبادله اند. ولی هنگامیکه انسان پول را اختراع کرد، ابداً گمان نمیکرد که دارد یک نیروی اجتماعی جدید - نیروی جهانی منحصر بفردی که کل جامعه باید در مقابل آن تعظیم کند - را می آفریند. این نیروی نوین، که بدون خواست یا آگاهی خالقین خود، به هستی در آمده بود را، آنتی ها، در تمام خشونت دوران جوانیش احساس میکردند.

چه میبایست کرد؟ سازمان تیره ای کهن، نه تنها در مقابل حرکت به پیش پیروزمندانه پول ناتوان از آب در آمده بود، بلکه مطلقاً قادر نبود که در چهارچوب خود جایی برای چیزهایی مانند پول، وام دهنده، وام گیرنده و استرداد اجباری وام را بگنجانند. با اینحال نیروی اجتماعی جدید وجود داشت، و نه خواستهای زاهدانه، و نه آرزوهای مشتاقانه برای بازگشت به روزگاران خوش گذشته، میتوانست موجودیت پول و رباخواری را از میان بردارد. از این گذشته، شکافهای جزئی دیگری هم در ساخت تیره ای بوجود آمده بود. اختلاط بدون تمایز اعضاء تیره ها و فراتری ها در سراسر آتیکا - و بخصوص در شهر آتن - از نسلی به نسل دیگر افزایش یافت؛ علیرغم اینکه یک آنتی، در حالیکه مجاز بود که قطعه زمینی را به خارج از تیره اش بفروشد، معهذا نمیتوانست خانه مسکونیش را بفروش رساند. با پیشرفت صنعت و بازرگانی، تقسیم کار بین شاخه های مختلف تولید - کشاورزی، صنایع دستی، حرفه های بیشمار در صنایع مختلف، تجارت، دریانوردی و غیره - تکامل بیشتری یافته بود. اکنون نفوس بر مبنای اشتغالات خود به گروه هایی که نسبتاً خوب مشخص شده بودند، تقسیم میگشتند، گروه هایی که هر یک از آنها منافع جدید و مشترکی داشتند که در تیره و فراتری جایی برای آنها نبود، و در نتیجه ضرورت بوجود آوردن مناصب جدیدی را برای رسیدگی به امور آنها ایجاب میکرد. تعداد بردگان بحد قابل توجهی افزایش یافته بود، و حتی در این مرحله ابتدائی، باید تعدادشان از آنتی های آزاد بسیار بیشتر بوده باشد. ساخت تیره ای، در اصل، بردگی را نمی شناخت، و بنابراین هیچ وسیله ای برای در انقیاد نگاه داشتن این توده غلامان در اختیار نداشت. و بالاخره بازرگانی، عده بسیار زیادی از بیگانگان را به سکونت در آتن جلب کرده بود زیرا در آنجا آسانتر میشد پول ساخت، و بر مبنای اساسنامه قدیمی این بیگانگان نه از حقوق و نه از تأمین قانونی برخوردار بودند، و علیرغم مدارای سنتی، همچنان بصورت یک عنصر مزاحم و بیگانه در میان مردم باقی میماندند.

خلاصه اینکه، ساخت تیره ای، به پایان خود نزدیک میشد. رشد جامعه هر روز از حدود آن فراتر میرفت؛ این ساخت قادر نبود که حتی پریشان کننده ترین مصائبی را که در مقابل چشمانش میگذشت، جلوگیری کرده یا تخفیف دهد. ولی در عین حال، دولت، بی سروصدا بوجود آمده بود.

گروه های جدیدی که بر اثر تقسیم کار - نخست میان شهر و روستا، سپس میان شاخه های مختلف صنایع شهری - بوجود آمده بودند، ارگانهای جدیدی برای حراست از منافعشان آفریده بودند. مناصب عمومی، به انواع مختلف، بوجود آمدند. و سپس دولت جوانسال بیش از همه به نیروی جنگنده ای برای خود احتیاج داشت، که در میان آتنی های دریانورد، در آغاز، تنها میتوانست بصورت نیروی دریائی و به منظور جنگهای کوچک گهگاهی و حراست از کشتی های تجارتنی تجلی کند. در یک زمان نامعلوم - قبل از سولون - نوکراری (۳۲۹)ها تشکیل شدند که بخش های زمینی کوچکی به تعداد دوازده عدد در هر قبیله بودند. هر نوکراری مجبور بود که یک کشتی جنگی با تجهیزات و نفرات و بعلاوه دو اسب سوار، را آماده کند. این ترتیب، حمله ای دو جانبه به ساخت تیره ای بود. اولاً یک نیروی عمومی بوجود آورد که دیگر صرفاً با خلق مسلح در تمامیتش، یکی نبود؛ ثانیاً، برای اولین بار مردم را به منظور اهداف عمومی تقسیم کرد - نه بر مبنای گروه های خویشاوندی، بلکه بر مبنای سرزمین، بر مبنای موطن مشترک. ما بعداً اهمیت این امر را خواهیم دید.

از آنجا که ساخت تیره ای نمیتوانست به کمک مردم استثمار شونده بیاید، لذا آنها فقط نمیتوانستند به دولت در حال پیدایش چشم بدوزند. و دولت، کمک را بصورت اساسنامه سولون ارائه داد، در حالیکه، در عین حال خود را مجدداً، به قیمت از بین رفتن اساسنامه قدیمی، مستحکم میکرد. سولون - شیوه ای که اصلاحات او در سال ۵۹۴ قبل از میلاد بوجود آمد، اکنون مورد توجه ما نیست - یک سلسله انقلابهای به اصطلاح سیاسی را، با تجاوز به مالکیت، آغاز کرد. تمام انقلابها، تاکنون، انقلابهایی بوده اند برای حراست از یک نوع مالکیت در مقابل نوعی دیگر از مالکیت. اینها نمیتوانند بدون تجاوز به یکی از دیگری حراست کنند. در انقلاب کبیر فرانسه، مالکیت فئودالی قربانی شد تا مالکیت بورژوائی نجات یابد؛ در انقلاب سولون، مالکیت وام دهندگان باید فدای مالکیت وام گیرندگان میشد. قرض ها بسادگی ملغی شدند. ما با جزئیات دقیق امر آشنا نیستیم، ولی سولون در شعرهای خود مباحثات میکند که ستونهای اقساط را از زمین های مقروضی بر داشت و رجعت همه کسانی که فرار کرده بودند، یا به خارج فروخته شده بودند، را به خانه هایشان میسر ساخت. این کار فقط با نقض علنی حقوق مالکیت امکان پذیر بود. و در حقیقت، مسئله تمام انقلاب های بااصطلاح سیاسی، از اولین آنها تا آخرین شان، حراست از یک نوع مالکیت، بوسیله مصادره - که دزدی هم گفته میشود - نوع دیگری از مالکیت است. بنابراین، این مطلقاً درست است که بمدت ۲۵۰۰ سال، مالکیت خصوصی، فقط با نقض حقوق مالکیت، خود را حفظ کرده است.

ولی اکنون باید راهی یافته میشد که از بردگی مجدد آتنی های آزاد جلوگیری بعمل آید. این

امر در ابتدا توسط تدابیر عمومی انجام گرفت - فی المثل ممنوعیت قراردادهائی که شامل گرو گذاشتن شخص وام گیرنده میشد. بعلاوه برای مقدار زمینی که یک نفر میتواند داشته باشد حدی مقرر شد، تا لااقل برای اشتهای نجبا برای زمین دهقانان، مهاری بوجود آید. سپس متمم های اساسنامه ای بوجود آمدند که مهمترین آنها برای ما بقرار زیرند:

شورا به چهارصد نفر افزایش یافت، که هر صد نفر از یک قبیله بودند. پس در اینجا قبیله هنوز بمثابة پایه بود. ولی این تنها جنبه اساسنامه قدیمی بود که در بدنه سیاسی جدید راه یافته بود. از سایر لحاظ، سولون شهروندان را - برحسب میزان زمینی که داشتند و محصول آن - به چهار طبقه تقسیم کرد. پانصد، سیصد، و صدوپنجاه مدیمینوس(۳۳۰) غله (هر مدیمینوس تقریباً معادل ۴۱ لیتر است) حداقل محصول برای سه طبقه اول بود؛ هر کس که زمین کمتری داشت یا اصلاً زمین نداشت، متعلق به طبقه چهارم بود. فقط اعضاء سه طبقه اول میتوانند منصب داشته باشند؛ مناصب عالی در اختیار طبقه اول بود. طبقه چهارم فقط حق صحبت و رأی دادن در مجمع خلقی را داشت؛ ولی در اینجا تمام منصب داران انتخاب میشدند، در اینجا بود که اینها می بایست حساب پس بدهند، در اینجا بود که تمام قوانین تهیه میشد، و طبقه چهارم، در اینجا اکثریت داشت. امتیازات اشرافی قسماً بصورت امتیازات ثروت تجدید میشدند، ولی مردم قدرت تعیین کننده را در دست داشتند. طبقه چهارم همچنین پایه یک سازماندهی جدید نیروهای جنگنده را تشکیل میداد. دو طبقه اول سواره نظام را فراهم می دیدند؛ طبقه سوم در پیاده نظام سنگین خدمت میکرد؛ طبقه چهارم در پیاده نظام سبک - بدون سلاح - و یا در نیروی دریائی خدمت میکرد، و احتمالاً مزد دریافت میداشت.

بدین طریق عنصر کاملاً نوینی در اساسنامه داخل شده بود؛ دارائی خصوصی. حقوق و تکالیف شهروندان بر مبنای وسعت زمینی که داشتند درجه بندی میشد؛ و بهمان اندازه که طبقات مملک نفوذ پیدا میکردند، گروه های همخون قدیمی به قهقرا میرفتند. ساخت تیره ای شکست دیگری متحمل شد.

ولی درجه بندی حقوق سیاسی بر مبنای مالکیت، یک نهاد غیرقابل جایگزینی برای وجود دولت نبود. گرچه این امر، در تاریخ قانون اساسی دولت ها میتواند نقش مهمی ایفاء کرده باشد، معهذا دول متعددی - و تکامل یافته ترین آنها - فاقد آن بودند. حتی در آتن این فقط یک نقش گذرا داشت. از زمان اریستیدس(۳۳۱)، تمام مناصب به روی کلیه شهروندان باز بود.

طی هشتاد سال بعد، جامعه آتنی بتدریج راهی را پیش گرفت که در قرنهای بعد، در آن راه تکامل بیشتری یافت. به رباخواری روی زمین، که در زمان ماقبل سولون زنجیر گسسته بود، مهار زده شد، و بهمین نحو تمرکز مالکیت بی حدوحصر زمین کنترل گشت. بازرگانی و صنایع دستی و

هنری که بیمن کار بردگی، بیش از پیش رونق می یافت، بصورت رشته های اشتغال عمده در آمد، روشنگری پیشرفت یافت. بجای استعمار هم شهری های خود به شیوه خشن گذشته، آتنی ها اکنون عمدتاً برده ها و کلیانت ها (۳۳۲)ی غیر آتنی را استعمار میکردند. مایملک منقول، ثروت پولی، و ثروت بصورت برده ها و کشتی ها، همچنان افزایش می یافت؛ ولی بجای اینکه - مانند دوران بدوی با محدودیت هایش - صرفاً یک وسیله برای خرید زمین باشد، برای خود بصورت هدفی در آمد. این از جانب دیگر باعث پیدایش رقابت موفقیت آمیز طبقه ثروتمند صنعتی و بازرگانی جدید با قدرت قدیمی نجباء شد، ولی از جانب دیگر اساسنامه تیره ای قدیمی را از آخرین جا پای خود محروم کرد. تیره ها، فراتری ها و قبائل، که اعضاء آنها اکنون در سراسر آتیکا پراکنده شده بودند و کاملاً با هم مخلوط شده بودند، بدینطریق - بعنوان پیکرهای سیاسی - کاملاً بلااستفاده شدند. تعداد کثیری از شهروندان آتنی، متعلق به هیچ تیره ای نبودند؛ آنها مهاجرینی بودند که به شهروندی پذیرفته شده بودند ولی نه در هیچیک از پیکره های همخون قدیمی. بعلاوه یک تعداد روز افزون از مهاجرین خارجی وجود داشتند که فقط از حفاظت برخوردار بودند. (۳۳۳)

در این فاصله، مبارزه دسته ها جریان خود را طی میکرد. نجباء میکوشیدند که امتیازات سابق خود را مجدداً بدست آورند و برای مدت کوتاهی تفوق خود را مجدداً کسب کردند، تا اینکه انقلاب کلاسیک تنس (۳۳۴) (۵۰۹ قبل از میلاد) سقوط نهائی آنها را سبب شد؛ و همراه با آنها آخرین بقایای ساخت تیره ای نیز سقوط کرد. کلاسیک تنس در اساسنامه جدیدش، چهار قبیله قدیمی را، که بر مبنای تیره ها و فراتری ها بود، بحساب نیاورد. جای آنها را سازمان کاملاً جدیدی گرفت که منحصراً بر مبنای تقسیم شهروندان برحسب محل سکونتشان قرار داشت، و در گذشته نیز با تشکیل نوکراری ها کوششی در آن جهت شده بود. اکنون دیگر نه عضویت پیکر همخون، بلکه محل سکونت، عامل تعیین کننده شده بود. اکنون دیگر نه مردم، بلکه سرزمین تقسیم شده بود؛ سکنه، از نظر سیاسی، فقط بصورت زائده های زمین در آمدند.

سراسر آتیکا به صد شهرستان یا دم (۳۳۵) تقسیم شد که اداره امور خود را راساً بر عهده داشتند. شهروندان (یادموت ها) (۳۳۶)ی یک دم، برای خود، رئیس رسمی (دمارش) (۳۳۷)، یک خزانه دار، و سی قاضی با حق قضاوت در امور جزئی را انتخاب میکردند. آنها همچنین معبد خاص خود و یک خدای محافظ، یا هروس (۳۳۸) خود را داشتند، که کشیش های آنرا، خودشان انتخاب میکردند. قدرت عالییه در دم ها، مجمع دموت ها بود. این، همانطور که مورگان بدرستی میگوید، نخستین نمونه بخش های (شهرستانهای آمریکائی) - که امور خود را راساً اداره میکنند - میباشد. دولت نوین، در عالیترین حد تکاملش، به آن واحدی منتهی میشود، که نقطه عزیمت

دولت در حال تولد، در آتن بود.

ده عدد از این واحدها (دِم ها) یک قبیله را تشکیل میدادند؛ ولی بعنوان تمایز با قبیله تیره ای قدیمی (۳۳۹) اکنون قبیله محلی (۳۴۰) نامیده میشود، قبیله محلی نه تنها یک پیکر سیاسی بود که امور خود را راساً اداره میکرد، بلکه یک پیکر نظامی نیز بشمار میرفت. آن قبیله محلی یک فیلازش (۳۴۱) یا رئیس قبیله انتخاب میکرد که فرمانده سوار نظام بود، یک تاکسی آرش (۳۴۲) که فرمانده پیاده نظام بود، و یک استراتگوس (۳۴۳) که فرمانده تمام نیروهای نظامی بود که در سرزمین قبیله ای تشکیل میشد. بعلاوه قبیله محلی پنج کشتی جنگی، با جاشویان و فرمانده تهیه میکرد؛ و یک هروس آتیکی را بعنوان رب النوع می پذیرفت که نام او به روی قبیله می ماند، و قدیس محافظش بود. و بالاخره پنجاه عضو شورا برای شورای آتن انتخاب میکرد.

در رأس، دولت آتن قرار داشت که بوسیله یک شورای مرکب از پانصد نفر - که توسط ده قبیله انتخاب میشدند - اداره میگشت، و در آخرین مرحله بوسیله مجمع خلقی که هر شهروند آتنی میتوانست در آن شرکت کند و رأی دهد. آرکون ها و دیگر کارمندان به بخش های مختلف اداری و قضائی منصوب میشدند. در آتن هیچیک از کارمندان، قدرت اجرایی عالی نداشت.

بوسیله این قانون اساسی جدید، و بوسیله وارد کردن تعداد کثیری از وابستگان (۳۴۴) - که قسمتی از مهاجرین و قسمتی از بردگان آزاد شده بودند - ارگانهای ساخت تیره ای از امور عمومی حذف شدند. آنها تا حد مجامع خصوصی و جوامع مذهبی واپس رفتند. ولی اثرات معنوی آنها، مفاهیم سنتی و دید دوران تیره ای قدیمی، تا مدتهای طولانی باقی ماند و فقط بتدریج از میان رفت. ما شواهدی از این را، در نهاد دولتی دیگری که بعداً بوجود آمد، مشاهده میکنیم:

ما دیده ایم که یک ویژگی اساسی دولت، یک قدرت عمومی مجزا از توده های مردم است. در آن زمان آتن فقط دارای یک ارتش خلقی و یک نیروی دریائی بود که تجهیزات و نفرات آن مستقیماً توسط مردم تأمین میشد. اینها حفاظت در مقابل دشمنان خارجی را برعهده داشتند، و برده ها را - که در آن زمان اکثریت عظیم مردم را تشکیل میدادند - به اطاعت وامیداشتند. برای شهروندان، این نیروی عمومی در ابتدا فقط بصورت نیروی پلیس وجود داشت، که قدمت آن به اندازه قدمت دولت است، و از اینروست که فرانسوی های ساده لوح قرن هجدهم از ملل تحت کنترل پلیس (Nations Policiées) صحبت میکردند و نه از ملل متمدن. بدینطریق آتنی ها همزمان با دولت خود، یک نیروی پلیس، یک ژاندارمری واقعی مرکب از کمانداران پیاده و سواره - که در جنوب آلمان و سویس لاندژاگر (۳۴۵) گفته میشود - درست کردند. ولی این ژاندارمری از بردگان ترکیب یافته بود. آتنی آزاد، این وظیفه پلیسی را چنان خفت آور میدانست که ترجیح میداد توسط

یک برده مسلح توقیف شود، تا اینکه به چنین حرفه کثیفی تن در دهد. این هنوز، یک بیان طرز تفکر تیره ای کهن بود. دولت بدون نیروی پلیس نمیتوانست وجود داشته باشد، ولی هنوز جوان بود و احترام معنوی کافی برای حیثیت دادن به شغلی – که لزوماً برای تیره ای های قدیمی بد نام بود – را نداشت.

اینکه این دولت که اکنون از لحاظ خطوط کلی کامل شده بود – چقدر مناسب شرایط اجتماعی آتنی ها بود را، از رشد سریع ثروت، بازرگانی و صنایع، میتوان فهمید. تناقض های طبقاتی که نهادهای اجتماعی و سیاسی بر مبنای آن قرار داشتند، دیگر تناقض های بین نجباء و عامه مردم نبود، بلکه تناقض بین بردگان و مردان آزاد، بین وابستگان و شهروندان بود. هنگامی که آتن در اوج خجستگی بود، تعداد کل شهروندان آزاد آتنی، منجمله زنان و کودکان، حدود ۹۰ هزار نفر بود؛ برده ها، از هر دو جنس، مجموعاً ۳۶۵ هزار نفر بودند، و وابستگان – مهاجرین و بردگان آزاد شده – ۴۵ هزار نفر. بنابراین در مقابل هر شهروند مذکر بالغ حداقل ۱۸ برده و بیش از دو وابسته، وجود داشت. تعداد زیاد بردگان از طریق این امر قابل توضیح است که بسیاری از آنان، همراه با هم در مانوفاکتورهای با اطاقهای بزرگ، زیر نظارت مراقبین، کار میکردند. با تکامل بازرگانی و صنایع، انباشت و تمرکز ثروت در دست عده معدودی بوجود آمد؛ و توده شهروندان آزاد فقیر شده و مجبور گشت که بین رقابت با کار بردگی – از طریق رفتن بطرف صنایع دستی که بی آبرو کننده و پست تلقی میشد و بعلاوه موفقیت چندانی نداشت – و فقر کامل، یکی را انتخاب کند. آنها بحکم شرایط موجود، راه دوم را انتخاب کردند و نظر باینکه اکثریت توده را تشکیل میدادند، تمامی دولت آتن را با خود به سقوط کشاندند. برخلاف آنچه که مورخین اروپائی کاسه لیس شاهزادگان به ما میگویند، این دمکراسی نبود که باعث سقوط آتن شد، بلکه برده داری بود که کار شهروندان آزاد را خفت آور جلوه میداد.

پیدایش دولت در میان آتنی ها، یک نمونه بسیار تیپیک از ساختن دولت بطور عام، را نشان میدهد؛ زیرا از یک طرف، بشکل خالص انجام گرفت، بدون دخالت قهر خارجی یا داخلی (دوران کوتاه غصب توسط پیسیس تراتوس (۳۴۶) آثاری از خود بجا گذاشت)؛ از جانب دیگر، آن نمایشگر پیدایش یک شکل بسیار تکامل یافته دولت، یک جمهوری دمکراتیک، است که مستقیماً از جامعه تیره ای بیرون می آید؛ و بالاخره، ما باندازه کافی با تمام جزئیات اساسی آشنا هستیم.

Omahas _۲۵۴ Ojibwas _۲۵۳ Dakotas _۲۵۲ Wergild _۲۵۱ Tuscaroras _۲۵۰
 Limes _۲۵۹ Jarnved _۲۵۸ Ísarnholt _۲۵۷ Suevi _۲۵۶ Tlascalà _۲۵۵
 Cherokees _۲۶۳ Brandenburg _۲۶۲ Branibor _۲۶۱ Saxon _۲۶۰ Danicus
 _۲۶۶ Alamanni of the Upper Rhine _۲۶۵ Ammianus Marcellinus
 Senecas, Cayugas, _۲۶۸ oberster Heerführer _۲۶۷ Oberhäuptling
 Onondagas, Oneidas, Mohawks. _۲۶۹ ساچم فدرال را شاید بتوان معادل ایلخان دانست،
 همانطور که ساچم را میتوان «خان» زمان صلح، خواند. _۲۷۰ Maurer _۲۷۱ Phratry
 (اخوت) که شرح آن در گذشته آمد را، از بعضی لحاظ و در پاره ای از موارد میتوان طایفه
 نامید (و در این حال نباید با clan اشتباه شود. _۲۷۲ Eries _۲۷۳ چون در جنگ ایروکوئیاها
 و هورونها بیطرف بودند. _۲۷۴ اشاره به جنگ انگلیسی ها علیه Zulu Kafirs ها در سال
 ۱۸۷۹ و علیه ūbians در سال ۱۸۸۳ است. _۲۷۵ Pelasgians _۲۷۶ Dorians _۲۷۷
 History of Greece, Grote _۲۷۸ Eubulides, Demosthenes. _۲۷۹ Archon حاکم
 عرف _ عالیترین قاضی _۲۸۰ Phylobasileus _۲۸۱ Eupatrides _۲۸۲ آرشیو، صفحه
 ۱۳۴، *از زیرنویس شماره ۱۶۹ تا ۱۷۰، ص ۲۴ فایل دوم PDF*. _۲۸۳ Dicaearchus
 _۲۸۴ Becker _۲۸۵ Charicles _۲۸۶ Niebuhr _۲۸۷ Mommsen _۲۸۸ Solon
 _۲۸۹ Gennêtes, Grote, 1869, III, 60 _۲۹۰ Phrators _۲۹۱ Genealogy اصل و
 نسب شناسی، تیره شناسی _ شجرنامه. _۲۹۲ بزبان آلمانی ساده _۲۹۳ آرشیو، صفحات ۱۳۹ _
 ۱۳۸، *قسمت آخر فصل سوم، ص ۱۸*. _۲۹۴ Hekataeus _۲۹۵ Nestor _۲۹۶
 Phratriarchos _۲۹۷ Coulanges _۲۹۸ در مقابل Administration دستگاه اداره کننده
 گذاشتیم _ با توجه به مرحله تاریخی مورد بحث _ تا با دستگاه اداری به معنای امروز کلمه
 اشتباه نشود. _۲۹۹ Bule _۳۰۰ Dionysius _۳۰۱ Kratistoi _۳۰۲ Thebes _۳۰۳
 Eteocles _۳۰۴ Polyneices _۳۰۵ Aroga _۳۰۶ Umstand کسانی که در اطراف می
 ایستند. _۳۰۷ Supliants _۳۰۸ G. F. Schömann, Griechische Alterthümer, Bd.
 W. E. Gladstone, Juventus mundi. The Gods and _۳۰۹ I- II, Berlin, 1855- 59.
 Men of the Heroic Age, London 1869. _۳۱۰ Agora _۳۱۱ Rex _۳۱۲
 Odysseus _۳۱۳ Troy _۳۱۴ Zeus _۳۱۵ Bondsmen _۳۱۶ Eumaeus _۳۱۷
 Odyssey _۳۱۸ Mulios _۳۱۹ Demodoçus _۳۲۰ Basileia _۳۲۱ آرشیو، صفحات

۱۴۵ - ۱۴۳، از قسمت بعدی زیرنویس شماره ۲۸۷ تا زیرنویس ۲۹۳، از ص ۲۱ تا ۲۳ همین فایل. ۳۲۲ - Thucydides ۳۲۳ - رئیس نظامی آزتک Aztec - مانند بازیلیئوس یونانی - به اشتباه بصورت یک شاهزاده، بمعنای جدید آن، معرفی شده است مورگان اولین کسی بود که گزارش های اسپانیائی ها - که در ابتدا چیزها را بد فهمیده و مبالغه آمیز میکردند، و سپس عمداً آنها را تحریف میکردند - را مورد نقد تاریخی قرار داد؛ او نشان داد که مکزیکی ها در مرحله میانی بربریت بودند - ولی در سطح بالاتری از سرخ پوستان پوبلوی نیکومکزیک - و ساخت آنها، تا جایی که توصیف های درهم و برهم اجازه قضاوت میدهند، چنین بود: یک کنفدراسیون از سه قبیله، که تعدادی از قبائل دیگر را خراج گذار خود کرده بودند، و توسط یک شورای فدرال و یک رئیس نظامی فدرال - که اسپانیائی ها آنها را یک «امپراتور» جلوه میدادند - اداره میشد.» (انگلس) ۳۲۴ - Attica ۳۲۵ - Cecrops ۳۲۶ - Theseus ۳۲۷ - Geomoroï ۳۲۸ - Demiurgi ۳۲۹ - Naucrary ۳۳۰ - medimnus ۳۳۱ - Aristides ۳۳۲ - Client تحت المایه ۳۳۳ - منظور اینست که فقط میتوانستند بصورت کلیانت در آیند. ۳۳۴ - Cleistjenes ۳۳۵ - ۳۳۶ - Deme ۳۳۷ - Demot ۳۳۸ - Demarch ۳۳۹ - Heros ۳۴۰ - Geschlechtstamm ۳۴۱ - Ortsstamm ۳۴۲ - Phylarch ۳۴۳ - Taxiarch ۳۴۴ - Strategos ۳۴۵ - Schutzverwandter ۳۴۶ - Landjäger در ۵۶۰ قبل از میلاد، پیسیس تراتوس Pisistratus که از یک خانواده اشرافی بی خانمان شده برخاسته بود، قدرت را در دست گرفت و یک دیکتاتوری برپا داشت. هر چند که سیاست پیسیس تراتوس مواضع نجبای تیره ای را ویران کرد، ولی ساختمان سیاسی دولت آتنی را بطور جدی تغییر نداد.